



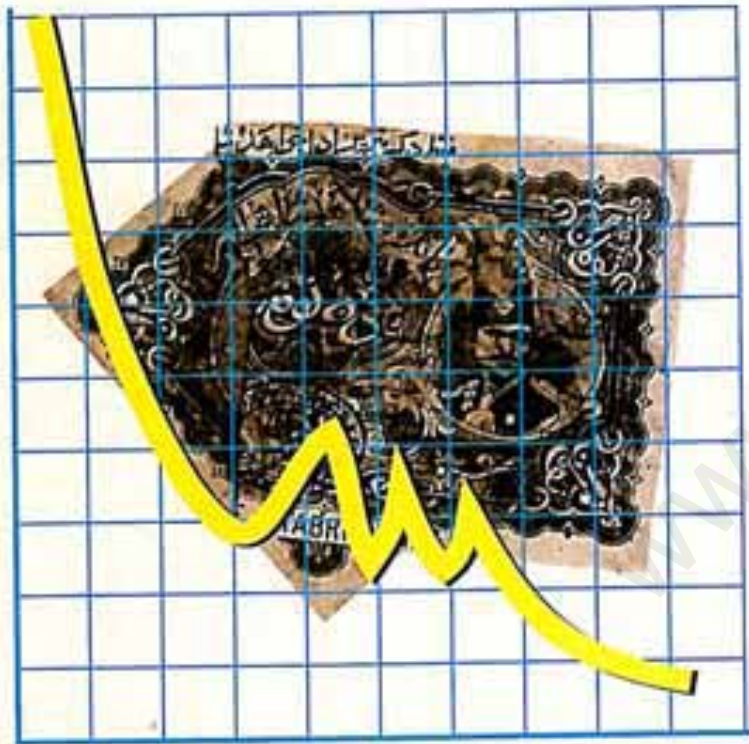
اقتصاد ایران در قرن نوزدهم



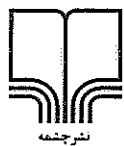
اقتصاد ۱

اقتصاد ایران در قرن نوزدهم

دکتر احمد سیف



۶۵۰ تومان



www.KetabFarsi.com



اقتصاد ایران در قرن نوزدهم

دکتر احمد سیف

تهران، ۱۳۷۳

www.KetabFarsi.com

همراه با گرامیداشت یاد اولین آموزگار
زندگی‌ام، ننه، این کتاب را به پدر و
مادرم و به معصی، مزدک و نیما
پیشکش می‌کنم.
ا. س.

سیف، احمد
اقتصاد ایران در قرن نوزدهم / احمد سیف. - تهران : نشر چشمه، ۱۳۷۳.
۳۶۲ ص. : جدول. - (اقتصاد، ۱)
کتابنامه: ص. ۳۵۳ - ۳۶۲
۱. ایران - اوضاع اقتصادی - قرن ۱۳. الف. عنوان.
HC F۷۵ ۳۳۰ / ۹۵۵.۷۴
۷ الف ۹ س / الف ۹۳۹ س



خیابان گریسخان زند، نبش میرزای شیرازی شماره ۱۶۷.

تلفن : ۸۹۷۷۶۶

اقتصاد ایران در قرن نوزدهم

دکتر احمد سیف

ویراستار : کاظم فرهادی

حروفنگاری و صفحه‌بندی : زنده‌دل

لیتوگرافی : بهار

چاپ : مهدی

صحافی : چکامه

تعداد : ۲۲۰۰ نسخه

چاپ اول، زمستان ۱۳۷۳، تهران.

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر است.

فهرست مطالب

مقدمه	۹
۱. پیش درآمد	۲۱
۲. استبداد و فروپاشی اقتصاد ایران، ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰ میلادی	۲۵
۳. درباره کشاورزی ایران: یادداشتی کوتاه	۵۱
۴. وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم	۶۵
۵. تولید و تجارت ابریشم در ایران	۱۱۳
۶. قالی باقی ایران در قرن نوزدهم: بررسی اقتصادی - اجتماعی	۱۳۵
۷. تجارتی کردن کشاورزی: تولید و تجارت تریاک	۲۰۳
۸. طاعون بزرگ ۱۲۱۰ - ۱۲۰۹ (۳۱ - ۱۸۳۰ میلادی) و اقتصاد ایران	۲۳۱
۹. قحطی در ایران	۲۴۳
۱۰. نگاهی به گردش مازاد تولید در اقتصاد ایران	۲۷۳
۱۱. وحدت کشاورزی و صنایع دستی در ایران	۲۹۷
۱۲. تجارت خارجی ایران	۳۰۹
فهرست نام اشخاص	۳۳۹
فهرست مکان‌ها	۳۴۵
فهرست منابع	۳۵۳

مقدمه

آنچه در این دفتر آمده است، پیش‌درآمدی است برای دامن زدن به بحث در باره تحولات اقتصاد ایران در قرن گذشته، با هدف دستیابی به درک بهتری از آن تحولات که با همین امید به پیشگاه خوانندگان عرضه می‌شود.

بررسی تحولات اقتصادی ایران در قرن گذشته و قرن ماقبل آن (قرن هیجدهم) به عقیده صاحب این قلم از اهمیتی بسیار برخوردار است. زیرا در شرایطی که مناسبات نوین سرمایه‌سالاری در اروپا و سپس در امریکا و بسیاری نقاط دیگر تنه مناسبات پیشا سرمایه‌سالاری را از میان برمی‌دارد و راه را برای صنعت و پیشرفت علم و تکنیک هموار می‌سازد و بشریت هرچه بیشتر طبیعت را با همه سرکشی‌هایش در کنترل خویش می‌گیرد، در ایران اما مناسبات دست‌وپاگیر پیشا سرمایه‌سالاری تا نیمه دوم قرن حاضر با سخت‌جانی تداوم می‌یابد. با این که ایران هر روز بیشتر از روز پیش به نظام سرمایه‌سالاری جهانی وابسته می‌شود و به صورت دنباله‌دار آن درمی‌آید و در همین ارتباط، توسعه‌ای ناقص‌الخلقه و به تعبیری سقط شده دارد، ولی با این وجود، رگه‌های پررنگی از مناسبات و نظام ارزشگذاری عهد عتیق را با خود یدک می‌کشد و با همان موقعیت به میانه قرن حاضر پرتاب می‌شود.

برای به اصطلاح «مدرنیزه» کردن اقتصاد و جامعه کوشش‌هایی هم صورت می‌گیرد، ولی از یک سو این کوشش‌ها راه به جایی نمی‌برند، چون واقعی و مؤثر نیستند و برای منافع مملکت به‌طور کلی دستاوردهای مثبت و ماندگاری ندارند، و از سوی دیگر با وجود همه هیاوونی که مبتکران این طرح‌ها و برنامه‌ها می‌کنند، این کوشش‌ها فقط تأثیر اندکی دارند. در حالی که آنچه ایران و اقتصاد آن نیاز دارد یک بازسازی و بازنگری اساسی و ریشه‌دار است.

واقعیت تلخ این است که اقتصاد ایران از حدود دویست سال گذشته (اگر نخواهیم، بیشتر به عقب برگردیم) اقتصادی بیمار و گاه به شدت بیمار بوده است. اشاره به بیماری، به گمان من، بیان واقعیتی است که وجود داشته است. پذیرش این واقعیت، لازمه حرکت در جهت تغییر این واقعیت است. تغییری که هم خواستنی و هم امکان‌پذیر است.

علائم بیماری از همان اوایل قرن نوزدهم نمایان است، ولی با آنچه که در طول قرن می‌گذرد و تا زمان رسیدن به حول و حوش نهضت مشروطه‌طلبی، بیماری عمیق‌تر و به تعبیری مزمن می‌شود. فساد سیاسی و اقتصادی هیئت حاکمه در ایران، هیزم خشکی می‌شود که تنور اقتصاد بیمار را گدازان‌تر می‌کند. شاهان مستبد یکی پس از دیگری، با اعوان و انصار بی‌شمار ولی انگل سرشت‌شان، بی‌آن‌که در پی ایجاد حرکتی نو برای تغییر اوضاع باشند، همه توان خود را به کار می‌گیرند تا شرایط را بدون تغییر نگه دارند.

اقتصاد ایران در این دوره به نفت وابسته نیست، ولی اقتصادی است به تمام معنی وابسته. در سال‌های آغازین قرن گذشته، شاه‌رگ حیاتی کشور به صدور طلا و نقره وابسته است. چند صباحی نمی‌گذرد که محصول ابریشم گیلان و دیگر نقاط دچار مشکلاتی می‌شود. بیماری کرم ابریشم و سقوط تولید ابریشم از یک سو و از سوی دیگر بحران و قحطی پنبه در بازارهای اروپا موجب می‌شود که برای مدت کوتاهی تولید و صدور پنبه اهمیت یابد. سپس نوبت تریاک می‌شود و به همین نحو، در دهه‌های آخر قرن، نوبت به تولید و صدور قالی می‌رسد. و این همه، در حالی است که با از بین رفتن تدریجی صنایع دستی و کارگاهی ایران، شهرهای ایران برآستی از زندگی مولد دور می‌افتند و ثروتمندترین کسان در این شهرها ضرورتاً کسانی نیستند که با فعالیت تولیدی‌شان باری از دوش اقتصاد برمی‌دارند. در اغلب موارد، عمده‌ترین‌شان، در بهترین حالت توزیع‌کننده محصولات دیگرانند. ممکن است، اینجا و آنجا عده‌ای هم دست به تلاش‌هایی بزنند، ولی هیچ‌کدام‌شان ره به جایی نمی‌برد. استبداد حاکم بر ایران از یک سو و استبداد سرمایه‌ جهانی از سوی دیگر همه این کوشش‌ها را در نطفه خفه می‌کند. اکثریت مطلق شهرنشینان در این دوره، اگر از جیره‌خواران و مفت‌خوران حکومتی نباشند که اغلب هستند،

تیولداران و وابستگان آن‌ها، وابستگان به دربار و بوروکراسی گسترده و بالاخره تاجر جماعتند که از این گروه آخر، باز بهترین‌شان، صادرکننده مازادهای اخذ شده از روستائیان خودند و به عوض، واردکننده هر آنچه که بتوانند. در این دوره، روستاها و روستائیان به عوض آنچه که به شهرها و شهرنشینان می‌دهند، چیزی درخور دریافت نمی‌کنند. البته، ضابطان و مباشران و مستوفیان برای اخذ مازاد به روستاها سرکشی می‌کنند. تجار دوره‌گرد هم بخشی از محصولات و اراده‌اتی را به روستائیان می‌رسانند. این رابطه یکسویه، وقتی با قلدری و زورگوئی حکومت مرکزی و حکام محلی عجین می‌شود، پیامدی جز کندتر کردن روند توسعه اقتصادی و گسترش تولید ندارد و نمی‌تواند داشته باشد.

فساد سیاسی و اقتصادی به حدی است که در این دوره هیچ کاری بدون رشوه انجام نمی‌گیرد. حکومت‌های ایالتی، تیولداران با رشوه جابه‌جا می‌شوند. حتی گزارش شده است که وقتی یک فرنگی می‌خواست در زمان فتحعلی‌شاه بدر جدیدی به ایران بیاورد، پاسخ شنید که باید از شاه اجازه بگیرد و اولین عکس‌العمل «قبله عالم» هم این بود که «به من چقدر پیشکش می‌دهند؟» قضیه اما به مسائل کم‌اهمیتی از این دست محدود نمی‌شد. اقتصاد و جامعه ایران همچون «اموالی صاحب مرده» چوب حراج می‌خورد. عهدنامه‌های ایران بر باد ده با رشوه امضاء می‌شوند. اینجا و آنجا، بر سر تقسیم رشوه‌ها دعوای درمی‌گیرد و شخصیت‌ها جابه‌جا می‌شوند، ولی حلال مشکلات بودن رشوه همچنان مقدس باقی می‌ماند. اگر انگلیسی‌ها در کنار بسیاری امتیازات گوناگون، امتیاز روپتر و «بانک شاهنشاهی» می‌گیرند و نبض پولی اقتصاد به دست آنان است و اگر روس‌ها هم در کنار بسیاری دیگر، امتیاز شیلات و بانک استقراضی را از آن خود می‌کنند، بازای ده هزار تومان رشوه، «حق‌کندن کوه و انکشاف نفایس» را به یک کمپانی فرانسوی واگذار می‌کنند،^۱ شاید برای آن‌که «موازنه مثبت» حفظ شود! در موردی دیگر، حتی برنامه داشتند که «جناگل مازندران را به دویست هزار تومان بفروشند» و دلوپسی خواجه‌گان سیاسی دربار ناصرالدین شاه هم این بود که اگر این چنین بشود، «زغال در طهران کمیاب بلکه

۱. اعتمادالسلطنه: روزنامه خاطرات، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۴۷.

نایاب می‌شود» و اعلیحضرت قدر قدرت هم فرموده بودند، «هر قرض هم شد خرواری صد تومان، به ما چه؟...»^۱ بررسی تاریخچه دردناک امتیازات در ایران قرن نوزدهم تردیدی باقی نمی‌گذارد که حکومتگران مستبد و فاسد ایران در این دوره، نه فقط حال و آینده، بلکه گذشته ایران را نیز حراج کرده بودند. و این همه، در شرایطی بود که فقر روزافزون در ایران بیداد می‌کرد و به قول فیروزمیرزا، در بمپور «رعایا... از گرسنگی و پریشانی حالت خودتشی می‌نمودند و علف می‌خوردند. و نه در سر کلاه و نه در پای کفش، لوت و عور مثل حیوانات.»^۲ همو می‌افزاید، چون از ملاحظه حالات آن‌ها رقت دست می‌داد، تصمیم گرفت که ۲۰ تومان، ۵ شاهی میان‌شان تقسیم کند. «گفتند پول نمی‌خواهیم، پول را نمی‌توان خورد به ماها خوراکی چه ذرت... و چه گندم و جو بدهید که همه عیال و اطفال و خود ماها از میان می‌رویم...»^۳ از سوی دیگر، حاج سیاح در خاطراتی که از خود به جا نهاده از جمله نوشته است: «انسان اگر دهات ایران را گردش کند می‌فهمد که ظلم یعنی چه؟ بیچارگان سوخته و برشته در یک خانه تمام لباسشان به قیمت جُل یک اسب آقایان نیست. یک ظرف مس برای طبخ ندارند. ظرف‌ها از گل ساخته، خودشان با این‌که شب و روز در گرما و سرما در زحمت و عذاب کارند نان جو به قدر سیر خوردن ندارند. سال به سال، شش ماه به شش ماه گوشت به دهنشان نمی‌رسد. از خوف هر وقت یک سواری یا تازه‌لباسی به لباس آخوندی یا سیدی یا دیوانی می‌بینند، می‌لرزند که باز چه بلایی بر ایشان وارد شده است...»^۴ این شیوه اداره زندگی اقتصادی نه فقط به بهره‌کشی بیشتر از تولیدکنندگان مستقیم منجر می‌شد و به فقر روزافزون دامن می‌زد، بلکه به نفع دولت‌های آن روزگاران هم نبود. این نکته به گفتن می‌ارزد که عمده‌ترین علت این مصیبت‌ها و بدبختی‌ها نادانی بود و جهالت، منتهی آن نادانی و جهالت، همه‌جانبه و مطلق نبودند. حتی می‌توان گفت که مثل بسیاری حوزه‌های دیگر، ما جامعه ما از نحوه نگرش پاندولی، یعنی از یک افراط به افراط دیگر غلتیدن عذاب کشیده‌ایم. برای مثال، اگرچه روزانه هزار و یک نادانی و حماقت ناب از قدرتمندان حاکم به منصف ظهور

۱. همان، ص ۱۰۲۳. ۲. فیروزمیرزا: سفرنامه، تهران ۱۳۴۲، صص ۳۲-۳۱.

۳. حاج سیاح: خاطرات حاج سیاح پادوره خوف و وحشت، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۷.

می‌رسید - که نمونه‌هایی خواهم داد - ولی در عین حال، اتفاق می‌افتاد که زرنگی‌های چشمگیری هم داشتند که عقل را حیران می‌کرد. به عنوان مثال، ناصرالدین شاه به محض شنیدن این‌که شخصی آقا حسن خان نام به لندن رفته است، امریه‌ای صادر می‌کند و به وزیر مختارش می‌نویسد: «... آقا حسن بی‌اجازه رفته است. نمی‌دانم از شما اجازه گرفته رفته است یا نه؟ در هر صورت، او را باید به ایران مراجعت بدهند. خیلی خیلی بد است پای ایرانی این‌جور به فرنگستان باز بشود. اگر جلوگیری نشود بعد از این البته ده هزار به فرنگستان برای دیدن خواهند رفت و خیلی خیلی اثر بد خواهد داشت...»^۱

آن وقت مقایسه کنید که همین پادشاه در ۱۳۰۶ هجری ۵۰۰ تومان می‌دهد که ریش و زلف جمعی از اتباع ملیجک را بتراشند «محض این‌که عزیرالسلطان راضی شود زلف او را بزنند»، با این‌که «اگر شپش زلف او را جمع می‌کردند به قدر یک فنجان قهوه خوری پر می‌شد»^۲ و باز در نظر بگیرید که همین سلطان است که فرمان قتل میرزاتقی‌خان امیرکبیر را صادر می‌کند. از سوی دیگر، پیشنهاد برپا کردن بانک در ایران سر نمی‌گیرد، چون در مقابل ضمانتی که صاحبان امتیاز می‌خواستند، ناصرالدین شاه می‌گفت و چه به درستی هم: «می‌خواهیم بدانیم این چند نفر در مقابل تعهدات ما چه اطمینان به ما می‌دهند و به چه وسیله راه و احتمالات مضر را سد می‌کنند؟ چه طور یقین کنیم که مؤسسين بانک بعد از چندی، یا بعد از چند سال که مبلغی داد و ستد کردند و وجهی اندوختند، یک دفعه مخفیانه حق خلقی را برنمی‌دارند و نمی‌روند؟ یا بی‌حق و بی‌تحقیق عمل شکست و افلاس نمی‌کنند، مال مردم هبا و هدر نمی‌شود»^۳ و در نهایت، ضمانت یک دولت را برای این کار لازم می‌شمرد. و باز، سال‌ها بعد که قاعدتاً باید تجربه بیشتری در دولتمداری آموخته باشد، مبالغ قابل توجهی پول خرج می‌کند چون در مخیله همایونی رسوخ کرده است که «چرا در کالیفرنیا بنگ دنیا و در بعضی نقاط افریقا و در سیبر آسیا طلا پیدا می‌شود و در بعضی نقاط هم الماس و در ایران که این فلز گرانبها که خدای ایران و ایرانیان است، به دست نمی‌آید»^۴

۱. نقل از ابراهیم تیموری: عصر بی‌خبری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران ۱۳۳۲، صص ۷-۶.

۲. اعتمادالسلطنه: همان، ص ۶۳۸.

۳. نقل از فریدون آدمیت: اندیشه ترقی و حکومت قانون، تهران، ۱۳۵۱، ص ۳۰۶.

۴. اعتمادالسلطنه: همان، صص ۶۸-۶۷.

تعجب‌انگیز نمی‌تواند باشد که در چنین وضعیتی رندان شاه را دوره کرده باشند و هر از گاهی، برای اعلیحضرت نمونه‌هایی هم تقدیم بکنند. در یکی از موارد، از شاه می‌خواهند تا اجازه بدهد که بخشی از آن سنگ‌پاره‌ها را به میرزا حسن‌خان اعتمادالسلطنه نشان بدهند، شاید او بتواند صحت و سقم قضایا را تشخیص بدهد. شاه مستبد قاجار، ملیجک را به گوهرشناسی فرا می‌خواند، آن‌هم به این دلیل که اعتمادالسلطنه «خر است و بی‌شعور، چه می‌فهمد؟ ملیجک تو بیا، بین، آن جوانمرد هم با ذره‌بین این طرف آن طرف سنگ را دیده، قسم‌ها به خدا و رسول، به اولیاء و انبیاء هرچه پادشاه است یاد کرد که طلاست...»^۱

در نیمه دوم قرن بیستم و در آن سال‌های به اصطلاح رونق اقتصادی (آن سال‌های رسیدن و گذشتن از دروازه‌های «تمدن بزرگ»)، جدا از تبلیغات دروغین حکومتگران، به استناد داده‌های آماری خود حکومت، اقتصادی داشته‌ایم که همه چیزمان بوی نفت می‌داده است. انصافاً به یاد بیاورید اگر در آن «سال‌های رونق» به قهوه‌خانه‌ای می‌رفتید تا یک دیزی ۲ تومانی بخورید (از آن دیزی‌خوری‌های لوکس و گران درمی‌گذرم)، آن دیزی‌های بی‌قابلیت نخودش یک ملیت داشت و لویپایش یک ملیت دیگر و گوشتش نیز. و صد البته، اینجا هم کماکان بوی نفت بود که از همه چیزمان بیرون می‌زد. اقتصاد و همه چیزش وابسته بود به ماده‌ای که خودمان در تولیدش کوچک‌ترین نقشی نداشتیم. از تصادف روزگار، سرزمین‌مان نفت داشت و ما هم سوار بر مرکب باد پا و سُم سیاه نفت از دروازه‌های طلائی «تمدن بزرگ» می‌گذشتیم!! و این همه در حالی بود که «یافت‌آباد» و «زورآباد» و «حلبی‌آباد» حاشیه شهرهای ما را می‌گرفت.

در دوره مورد بررسی ما، وابستگی به نفت بیماری اقتصاد نیست، ولی این سخن به معنای بیمار نبودن و یا وابسته نبودن اقتصاد هم نیست. با بیش و کم تفاوتی اقتصادمان تک‌پایه بود. یعنی نبض اقتصادی با یک محصول (ابریشم خام، پنبه، تریاک، قالی به تناوب) می‌زند. پائین و بالا شدن تولید و صادرات این اقلام تأثیر چشمگیری بر دیگر بخش‌های اقتصاد می‌گذارد. البته مسائل بی‌شمار دیگری هم بود که بررسی شماری از آن‌ها موضوع این رساله است. این نکته را نیز همین جا بگوییم که ارائه تصویری جامع و

دربگیرنده از اقتصاد و جامعه ایران، کاری نیست که از عهده پژوهشی مختصر مانند آنچه که در مقابل دارید، برآید. به همین دلیل هدف اصلی این رساله مطرح کردن پاره‌ای سؤال است؛ با این امید که بررسی و تحقیق بیشتر برای این سؤالات پاسخ‌های شایسته بیابد. اگر این نوشتار بتواند در انجام این هدف موفق باشد، نویسنده اجر خود را گرفته است.

این دفتر با پیش‌درآمدی آغاز می‌شود که ضمن توضیح و تشریح اهداف نوشته حاضر به ارائه تصویری کلی از اقتصاد ایران در فاصله سال‌های ۱۸۰۰-۱۵۰۰ می‌پردازد. گرچه این بررسی، کلی‌تر از آن است که نتیجه‌گیری‌های همه‌جانبه امکان‌پذیر باشد، با این وصف حُسن این فصل مقدماتی این است که مباحث مطروحه در چارچوب تاریخی‌اش قرار می‌گیرد؛ به علاوه نشان می‌دهد که برخلاف باور عمومی، اقتصاد و جامعه ایران از سیاست‌های جاه‌طلبانه و بلندپروازانه نادرشاه به‌راستی صدمات فراوانی دیده است.

سپس، نگاه مختصری خواهیم داشت به کشاورزی ایران که عمده‌ترین بخش اقتصاد بود؛ گرچه داده‌های آماری که نشان‌دهنده مقدار زمین زیرکشت، یا مقدار محصول تولیدی و یا حتی شمار دهقانان باشد، در اختیار نداریم ولی ضمن اشاره به خصلت‌های کلی این بخش، توجه خواننده را به احتمال تغییر شرایط اقلیمی جلب خواهیم کرد که در کنار دیگر عوامل موجب خرابی مکرر محصول می‌شد و طبیعتاً، بر زندگی اکثریت جمعیت ایران تأثیرات منفی می‌گذاشت.

در فصل چهارم بررسی کوتاهی از وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم عرضه می‌شود. بررسی وضعیت دهقانان، به عنوان پرشمارترین بخش جمعیت ایران، برای درک بهتر از چگونگی عملکرد اقتصاد ایران در این دوره لازم است. دهقانان نه فقط عمده تولیدکنندگان درآمد ملی ایران در این دوره بوده‌اند، بلکه عمده مصرف‌کنندگان کالاهای تولید شده در اقتصاد هم بوده‌اند. در شرایطی که صنایع دستی ایران از همه سو زیر ضرب محصولات وارداتی قرار داشت و تحلیل می‌رفت، فقر روزافزون دهقانان، بدون شک، یکی از عوامل اصلی محدودکننده بازار داخلی و کندکننده تحولات ساختاری بوده است.

فصل پنجم به بررسی تولید و تجارت ابریشم اختصاص یافته است. واقعیت این است که در دوره‌ای ابریشم صادراتی عمده‌ترین منبع درآمد ارزی دولت بود، ولی بیماری کرم

ابریشم در ۱۸۶۴ میلادی موجب انهدام این رشته تولیدی شد و به دنبال آن، ایران این منبع درآمد ارزی را از دست داد.

فصل ششم، مجموعه سه مقاله است درباره صنعت قالی بافی و تجارت آن در ایران قرن نوزدهم که در ابتدای امر به زبان انگلیسی در اروپا چاپ شده است. به نظر می‌آید که شاید بازنویسی و چاپ آن‌ها به فارسی برای خوانندگان فارسی زبان بی‌فایده نباشد. در برگردان متن انگلیسی به فارسی، اینجا و آنجا، تغییراتی هم داده‌ام. اما باید بگویم که بین متن فارسی و متن انگلیسی تفاوت چشمگیری وجود ندارد. قضاوت‌ها و نتیجه‌گیری‌های من تغییر نکرده است.

فصل هفتم تولید و تجارت تریاک را مورد بررسی قرار می‌دهد. گرچه شماری از پژوهشگران براین عقیده‌اند که افزایش تولید و تجارت تریاک را (و حتی قبل از آن، ابریشم خام را) باید نشانه پدیدار شدن کشاورزی تجاری در ایران دانست^۱، ولی نگارنده با این نظریه موافقتی ندارد. به اعتقاد من تولید فراورده‌های نقدینه‌آفرین (cash crop) قبل از آن‌که بیانگر تحولاتی در ساختار کشاورزی ایران باشد، نتیجه تغییراتی بود که در کل اقتصاد در راستای برآوردن نیازهای سرمایه‌سالاری و به‌ویژه سرمایه‌سالاری بریتانیا و روسیه تزاری صورت می‌گرفت. بخش عمده تریاک صادراتی به هندوستان صادر می‌شد و از آنجا به بازارهای چین راه می‌یافت. از دریافتی هم برای واردات منسوجات، عمدتاً از هندوستان و بریتانیا هزینه می‌شد. پدیدار شدن کشاورزی تجاری در بطن خود این پیش‌گزاره را دارد که بازدهی در تولید محصولات غذایی باید افزایش یافته باشد، برای این‌که بتوان بخشی از زمین و نیروی کار شاغل را از تولید مواد غذایی به تولید فراورده‌های نقدینه‌آفرین منتقل کرد. برای اثبات این پیش‌گزاره، سندی در اختیار نداریم.

فصل هشتم به بررسی پیامدهای بیماری طاعون بر اقتصاد و جمعیت ایران تخصیص یافته است. لازم به یادآوری است که شیوع طاعون به همین دو مورد محدود نمی‌شد و به‌علاوه، به غیر از طاعون، بیماری‌های واگیر دیگر مثل وبا، آبله و مالاریا هم بودند که

۱. برای نمونه نگاه کنید به وحید نوشیروانی: «آغاز کشاورزی تجاری شده در ایران»، در مجموعه خاورمیانه اسلامی، لیل اودوریج (ویراستار)، پربنتون، ۱۹۸۱.

اگرچه به شدت طاعون بزرگ ۳۱-۱۸۳۰ بر اقتصاد و جمعیت تأثیر گذاشتند، ولی تأثیرشان به کفایت چشمگیر بود. اگر فرصتی دست دهد، مطالب مطروحه در این فصل، با بررسی‌های مشابه در باره وبا و دیگر بیماری‌های واگیر و تأثیرشان بر اقتصاد دنبال خواهد شد.

در فصل نهم، یکی از موارد بروز قحطی در ایران را بررسی خواهیم کرد، تا آنجا که می‌دانیم به غیر از قحطی بزرگ سال ۷۱-۱۸۷۰، حداقل دو مورد دیگر قحطی هم در ایران قرن نوزدهم بروز کرد که به آن موارد هم اشاراتی گذرا خواهیم داشت. بررسی‌ها نشان خواهد داد که بروز قحطی در ایران مصیبتی بود اجتناب‌پذیر، اما به این شرط که ایران حکومتگرانی دوراندیش و دلسوز می‌داشت، که نداشت. گرچه تعیین دقیق شماره قربانیان قحطی در ایران امکان‌ناپذیر است، ولی تردیدی نیست که صدها هزار تن فدای بی‌مبالاتی‌ها و مسئولیت‌گریزی حکومتگران بر ایران شدند.

فصل دهم نگاهی گذرا به گردش مازاد تولید در ایران خواهد داشت. اگر در یک سوی اقتصاد دهقانان به عنوان عمده تولیدکنندگان مستقیم وجود داشته‌اند، در آن سوی هم طبقات دیگری بوده‌اند که با اخذ مازاد از این تولیدکنندگان مستقیم خود و همه ابزار سرکوب و تداوم آقائی خود را تولید و تجدید تولید می‌کرده‌اند. این‌که دقیقاً چه مکانیسم‌هایی برای اخذ مازاد به‌کار گرفته می‌شد، با همه اهمیتی که دارد، موضوع این فصل نیست؛ گرچه به این مسائل هم اشاراتی خواهیم داشت. ولی دانستن این‌که این طبقات با این مازاد چه می‌کرده‌اند، روشنگر سیر رشد نیروهای مولد خواهد بود.

فصل یازدهم به مقوله وحدت بین کشاورزی و صنایع دستی خواهد پرداخت که به اعتقاد من نقش مؤثری در کُند کردن سیر رشد اقتصادی ایران داشته است. چنین وضعیتی که نشانه بدوی بودن تقسیم اجتماعی کار در اقتصاد ایران بود، به‌نوبه خود موجب کند شدن سرعت رشد مبادله و نهایتاً تقسیم اجتماعی کار شد و به اقتصاد ایران، خصلتی ایستا (البته به‌طور نسبی) بخشید. این ایستائی نسبی، به‌عنوان یکی از مشکلات و موانع پیدایش و رشد مناسبات سرمایه سالارانه در ایران، از اهمیت زیادی برخوردار است. هدف اصلی این فصل این است که شواهدی مبنی بر وجود این وحدت ارائه نماید.

با تمام تأکید بر نقش عوامل داخلی در کند کردن سیر تحولات اقتصادی، نباید نسبت به نقش مهم عوامل خارجی کم توجه بود. بررسی نقش تجارت خارجی و تجار خارجی موضوع فصل دوازدهم و پایانی این رساله خواهد بود. با بهره‌گیری از آمارهای رسمی دولت هندوستان، نشان خواهیم داد که اقتصاد ایران در این دوره درگیر مبادله‌ای نابرابر بوده است و به همین دلیل، بخشی از مازاد تولید شده در ایران به کشورهای درگیر تجارت با ایران منتقل می‌شده است. در این فصل، به سیاست‌های تجاری دولت و پیامدهای احتمالی آن سیاست‌ها هم توجه خواهیم کرد.

این رساله با ارائه فهرست منابع مورد استفاده نویسنده از منابع ایرانی و خارجی پایان خواهد یافت. نظر به این که، عمدتاً از منابع غربی استفاده کرده‌ام، به ناچار همه تاریخ‌ها به میلادی آمده است.

برای این که یادداشت‌های پراکنده‌ام به صورت این کتاب درآید، محمود جان معتقدی کم زحمت نکشیده است. البته که دین من به محمود بسی بیشتر از آن است که فقط به این کتاب محدود شود؛ شرمنده و سپاسگزار احسان و بزرگواری‌اش هستم.

تنها کسانی که این متن را قبل از ویراستن دیده و خوانده‌اند، می‌دانند که دوست فرزانه‌ام کاظم فرهادی چه زحمتی کشیده است برای رفع کاستی‌های آن. جز سپاس و ستایش چه دارم که پیشکش او بکنم.

می‌دانم که با کمیابی کاغذ و گرانی چاپ، آقای حسن کیانیان که چاپ و نشر این کتاب را تقبل کرده، بسی دلیری کرده است. از ایشان سپاسگزار و ممنونم.

در پایان، از خوانندگان گرامی این رساله خواهشمندم که نویسنده را از نظرات اصلاحی و انتقادی خویش بی‌نصیب نگذارند.

احمد سیف

تهران، مرداد ۱۳۷۳

یک توضیح ضروری

شماری از فصل‌های این مجموعه قبلاً به انگلیسی یا فارسی چاپ شده‌اند. از سوی دیگر چون به صورت مقاله‌های مستقل تنظیم شده بوده‌اند، در نتیجه، احتمال دارد که نکته‌ها یا شواهدی تکرار شده باشد. پیشاپیش از خوانندگان گرامی پوزش می‌طلبم.

— «استبداد و فروپاشی اقتصاد ایران ۱۸۰۰-۱۵۰۰» برای اولین بار به انگلیسی در کتاب پژوهش‌هایی در باره تاریخ اقتصادی خاورمیانه آمده است که توسط پروفیسور الی کدوری، استاد فقید دانشگاه لندن، جمع‌آوری و از سوی انتشارات فرانک کاس در ۱۹۸۸ منتشر شد.

— «در باره کشاورزی ایران: یادداشتی کوتاه»، به انگلیسی در نشریه مطالعات خاورمیانه در ۱۹۹۲ چاپ شد و ترجمه فارسی‌اش هم، در آینده، شماره‌های ۴-۱، سال ۱۳۶۹، منتشر شده بود.

— بخش‌هایی از «در باره وضعیت دهقانان در قرن نوزدهم در آینده، شماره‌های ۶-۱، سال ۱۳۷۱ چاپ شد. با اضافاتی قرار است همین نوشته در نشریه ایران، نشریه انجمن مطالعات ایرانی بریتانیا جلد ۲۸ چاپ شود.

— «تولید و تجارت ابریشم» برای اولین بار به انگلیسی در نشریه مطالعات ایرانی شماره‌های ۲-۱، سال ۱۹۸۳ چاپ شد.

— «تولید و تجارت تریاک» برای اولین بار به انگلیسی در نشریه مجله بین‌المللی مطالعات خاورمیانه، شماره ۲، سال ۱۹۸۴ چاپ شد.

باقی مطالب این مجموعه برای اولین بار است که چاپ می‌شود.

شماری از مورخان و محققان کوشیده‌اند که تاریخ ایران را به دوره‌های گوناگون تقسیم کنند و تحولات آن را با استفاده از مقوله‌هایی چون فتودالیسم، شیوة تولید آسیائی و استبداد شرقی بررسی نمایند. ناگفته روشن است که از هر کوششی که هدفش را بررسی تاریخ پرمخاطره ایران قرار می‌دهد، نمی‌توان ناخرسند بود. کوشش این محققان بزرگوار سزاوار هر گونه سپاس و قدرشناسی است. در این نوشتار قصد آن ندارم که در این گونه بحث و مجادله وارد بشوم، چون مقوله مرحله‌بندی تکامل تاریخی به‌طور کلی اعم و مرحله‌بندی تاریخ تحولات ایران به‌طور اخص موضوعاتی هستند که برداشت و باور واحدی در باره‌شان وجود ندارد. هدف من ارائه یک تصویر کلی برای نشان دادن اهمیت بررسی تاریخی در درک بهتر از مشکلاتی است که جامعه‌ای مثل ایران دارد. گرچه این بررسی به بازنگری و ارزیابی شواهد و اسنادی از قرن نوزدهم محدود می‌شود، ولی برای اعتقاد که بحث‌هایی از این دست برای درک بهتر از تحولات اقتصادی ایران در قرن حاضر هم، نه فقط مفید، بلکه لازم و هم ضروری است.

آنانی که در باره تاریخ اقتصادی ایران تحقیق می‌کنند، واقفند که کمبود و بعضاً فقدان اسناد و مدارک قابل اعتماد، به‌ویژه داده‌های آماری، به‌راستی مشکل چشمگیری است که بررسی دقیق از تحولات اقتصادی را ناممکن می‌سازد. در این بررسی به‌همین دلیل نتوانسته‌ام آن‌گونه که سزاوار است به بعضی از جنبه‌های این تحولات توجه کنم. نبودن آرشیو ملی اسناد در ایران موجب شده است که اسناد تاریخی مان رفته رفته با گذر زمان نیست و نابود شود و آنچه که باقی مانده است، به

صورتی نبوده است که به آسانی در دسترس علاقه‌مندان قرار بگیرد. مقدار قابل توجهی اسناد در آرشیوهای خصوصی نگاهداری می‌شده است که در گذشته به آن‌ها به دید «میراث خانوادگی» نگاه می‌شده است. خوشبختانه، در سال‌های اخیر، از یک سو، «مرکز اسناد علمی» را داریم که امیدواریم در زمینه جمع‌آوری و سهل‌الوصول کردن اسناد فعال باشد و از سوی دیگر، به‌ویژه با همت استاد گرامی خانم دکتر اتحادیه و همکاران ارجمندشان در نگاه نشر تاریخ، اسناد باارزشی به زیور چاپ آراسته شده است که جای سپاس و قدردانی فراوان دارد. امید است این کار خیر توسط دیگر پژوهندگان هم ادامه یابد. قبل از آن‌که به بررسی تحولات اقتصادی ایران در فاصله سال‌های ۱۸۰۰ - ۱۵۰۰ پردازم، بهتر است ابتدا از ساختار سرمایه‌سالاری تعریفی به‌دست بدهم. به باور من، عمده‌ترین خصلت نظام سرمایه‌سالاری آن است که علاوه بر کنترل و مالکیت خصوصی عوامل اساسی تولید، نیروی کار یعنی قابلیت و توانایی بشر برای کار کردن هم به صورت کالا درآمده باشد و در بازار مورد داد و ستد قرار بگیرد. ناگفته روشن است که علاوه بر نیروی کار، منابع و فرآورده‌های تولید شده هم عمدتاً از طریق بازار مبادله می‌شوند. تولید برای بازار، در تقابل با تولید برای مصرف شخصی، اگرچه جزء جدائی‌ناپذیر نظام سرمایه‌سالاری است، ولی به‌خودی خود نظام سرمایه‌سالاری نیست. برای پیدایش و رشد مناسبات سرمایه‌سالارانه کالا شدن نیروی کار یک پیش‌شرط حتمی و اجتناب‌ناپذیر است. برای این‌که نیروی کار بتواند در بازار مورد مبادله قرار بگیرد، لازم است تحولاتی چند صورت بگیرد:

— پیدا شدن عرضه‌کنندگان آزاد نیروی کار که درگیر هیچ محدودیتی برای فروش کار خود در بازار نباشند. این جماعت از آنجا که غیر از نیروی کار خود بر هیچ چیز دیگر (سرمایه، زمین، ...) مالکیتی ندارند، ناچارند که با فروش نیروی کار خویش زندگی کنند. فروش نیروی کار، یعنی فروش تنها مایملک قابل مبادله آن‌ها، پیش‌شرط تولید و باز تولید این جماعت به‌عنوان عرضه‌کنندگان نیروی کار است. وقتی از آزاد بودنشان سخن می‌گوییم، منظورم این است که این عرضه‌کنندگان نیروی کار از یک طرف همچون برده یا سرف در مالکیت کامل و یا ناقص فرد یا طبقه‌ای نباشند و از طرف دیگر، برخلاف خرده‌مالکان روستائی و دهقانان صاحب زمین و یا

پیشه‌وران خرده‌پا، هیچ ابزار و عامل تولیدی در اختیارشان نباشد. به این ترتیب، این خصلت متناقض را دارا هستند که از یک سو مجبورند که نیروی کارشان را بفروشند و از سوی دیگر آزادند و می‌توانند چنین کنند.

— برای خرید این نیروی کار، باید خریدارانی هم (کارفرمایان) در اقتصاد پیدا شوند که سرمایه پولی دارند و مشتاقند که براین سرمایه انباشته شده بیفزایند. این تحولات همزمان که پیش‌درآمد سرمایه‌سالاری است، انباشت بدوی یا آغازین سرمایه نامگذاری شده است.

هدف اساسی آنچه که در این مجموعه گرد آمده است، ارائه زمینه‌ای است برای درک پارهای از عوامل داخلی و خارجی که به گمان من، هم چون مانعی جدی و مؤثر، انباشت آغازین سرمایه را در ایران قرن نوزدهم سد کرده بوده است. اما باید گفت که زمینه ارائه شده باید با بررسی‌های مشابه تکمیل شود. به اشاره‌ای می‌گذرم که فقدان پیش‌شرط‌های لازم در اواخر قرن گذشته موجب شده است که روستائیان از روستا کنده شوند و عمدتاً در بخش‌های جنوبی روسیه تزاری و نه در شهرهای ایران به فروش نیروی کار خود دست زنند.

براین نکته معترفم که گستردگی موضوع مورد بحث فراتر از آن است که در نوشته‌ای کوتاه به‌طور رضایت‌بخشی بررسی شود؛ ولی به قول معروف، کار را باید از یک جایی شروع کرد. امید و انتظار این‌که با بزرگواری و بخشش و کرم اساتید عالیقدر، کمبودها و نارسائی‌های این نوشتار مورد انتقاد قرار گرفته و برطرف شوند، انگیزه مؤثر و مناسبی برای ادامه کار خواهد بود.

استبداد و فروپاشی اقتصاد ایران، ۱۸۰۰-۱۵۰۰ میلادی

برای این‌که مباحث مطروحه در این نوشتار در یک راستای منطقی و تاریخی قرار گیرد، در این فصل به تحولات اقتصادی ایران در فاصله زمانی روی کار آمدن استبداد شاهان صفوی تا زمان به قدرت رسیدن استبداد قاجاریه خواهیم پرداخت. بررسی تحولات اقتصادی ایران در این دوره از اهمیت فراوانی برخوردار است، چون در این دوره است که تحولات سرمایه‌سالاری در اروپا جا می‌افتد و روند تحت به سلطه درآمدن جوامعی چون ایران شروع می‌شود و متعاقباً قوام می‌یابد. به‌طور کلی تحولات و دگرگونی‌های اقتصادی ایران را به دو دوره می‌توان تقسیم کرد.

— دوره رونق و شکوفائی نسبی که از اواخر قرن شانزدهم شروع شد و در اواسط قرن هفدهم خاتمه یافت.

— دوره رکود و بحران اقتصادی که از اواسط قرن هفدهم آغاز شد و تا آخر قرن هجدهم (در واقع در تمام طول قرن نوزدهم) ادامه یافت.

در دوره سلطنت مؤسس سلسله صفویه، شاه اسماعیل، اقداماتی برای بهبود شرایط اقتصادی حاکم بر ایران به‌عمل آمد که هم بر حوزه تولید فراورده‌ها تأثیر مثبت گذاشت و هم بر حیطه توزیع فراورده‌ها. به‌عنوان مثال، سیاح ونیزی دوآرته بارباسو (Duarte Barbosa) که چند سالی در ایران زندگی کرد، در این پیوند نوشت که نه تنها «شاه اسماعیل چیزی برای خود نمی‌طلبید»، بلکه «اگر مشاهده کند که کسی ثروت خویش را به‌کار نمی‌اندازد و به کسی خیری نمی‌رساند، او اموال را از آن‌ها می‌گیرد و بین آنانی می‌دهد و به‌همین دلیل هم هست که شماری از مورها (Moors)

او را لولر | (Leveller) کسی که برابری ایجاد می‌کند | می‌نامند. .^۱

در منابع دیگر آمده است که در دوره سلطنت شاه اسماعیل، بیگاری در «ساختن جاده‌ها و شبکه‌های آبیاری بسیار وسیع و گسترده» بوده است.^۲ بدون تردید نتیجه این بیگاری گسترده این بود که یا سطح زمین‌های زیرکشت افزایش می‌یافت و یا این که زمین‌های زیرکشت به دلیل بهبود در آبیاری بارآوری بهتری می‌داشت و در واقع شدت بهره‌گیری از زمین افزایش می‌یافت. هر کدام از این دو که اتفاق افتاده باشد، نتیجه‌اش افزایش تولید بود و احتمالاً به همین دلیل هم بود که در زمان شاه اسماعیل مالیات بر دهقانان به $\frac{1}{3}$ محصول کاهش یافت.^۳ از نرخ مالیات در دوره قبل از آن خبر نداریم، ولی می‌دانیم که این نرخ در زمان او کاهش یافته بود. از یک سو، نرخ مالیات کمتر و از سوی دیگر، هزینه بیشتر برای جاده‌سازی و احیای شبکه‌های آبیاری فقط می‌تواند به این معنی باشد که تولید و بارآوری در اقتصاد باید به دنبال سیاست‌های شاه اسماعیل افزایش یافته باشد. چون در غیراین صورت با کاهش نرخ مالیات افزایش هزینه‌ها نمی‌توانست امکان‌پذیر باشد. شاه طهماسب که به جای پدر نشست و ۵۲ سال هم حکومت کرد، سیاست‌های شاه اسماعیل را تعقیب نکرد و این مسئله، به‌ویژه در نیمه دوم سلطنت او، واقعیت داشت. احتمال دارد یکی از دلایل آن بوده باشد که پس از مرگ اسماعیل، برای مدتی هرج و مرج ایران را فراگرفت و بعید نیست به همین دلیل به امکانات تولیدی لطمه خورده باشد. به علاوه از پیامدهای مخرب جنگ ایران و عثمانی در سال‌های ۵۵-۱۵۳۳ نباید غافل ماند. به هر صورت طهماسب نه فقط نرخ‌های مالیاتی را افزایش داد، بلکه باج‌های جدیدی هم اضافه کرد که از آن جمله «توفیر» و «تفاوت» را می‌توان نام برد. با این وصف، بدی وضعیت اقتصادی را از این نکته می‌توان تشخیص داد که در چهارده سال آخر حکومتش به سربازان حقوقی نپرداخت و بدیهی است که به کارهای عام‌المنفعه، تعمیر راه‌ها و شبکه‌های آبیاری هم بی‌توجهی کرده است.

۱. نقل از ساندرز، جی. جی. (ویراستار): جهان اسلام در عصر توسعه اروپا، نیوجرسی، ۱۹۶۶، صص ۳۶-۳۷.

۲. بطروشنگی و دیگران: تاریخ ایران، ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۵۴، ص ۴۸۱.

۳. همان، ص ۴۸۱.

البته در نوشته‌های درباری آمده است که هیچ‌کس شکوه و شکایتی نمی‌کرد و همگان با جان و دل آماده خدمتگزاری به شاه بوده‌اند. به گمان من، تنها حالتی که با این ادعا جور درمی‌آید، این است که سربازان و ارتشیان با آزادی تمام به چپاول و باج‌گیری از مردم عادی و عمدتاً دهقانان روزگار گذرانیده باشند.

نتیجه سیاست طهماسب، مشکلات اقتصادی بیشتر و کاهش تولید بود، که خود را به صورت درآمدهای مالیاتی کمتر نشان می‌داد. قبلاً گفتیم که در زمان طهماسب نرخ مالیات افزایش یافت، ولی با این وصف کل مالیات دریافتی به وسیله دولت را که در سال‌های دهه ۱۵۵۰ حدود ۵ میلیون سکه طلا بود، در ۱۵۷۱ فقط سه میلیون سکه طلا برآورد کرده‌اند.^۱ اگر نرخ مالیات ثابت می‌ماند، چنین کاهش نشان‌دهنده کاهشی معادل ۴۰ درصد در مقدار تولیدات بود و با در نظر گرفتن نرخ مالیات افزون تر مالیات بعید نیست که کاهش در تولیدات از این هم بیشتر بوده باشد. چنین کاهشی، بدون تردید، پیامدهای جدی برای جمعیت و قابلیت و توان تولیدکنندگی اقتصاد داشت. به سخن دیگر، علاوه بر جنگ‌های داخلی و خارجی که بدون تردید تأثیرات سوئی بر اقتصاد ایران داشت، شیوه نابخردانه اخذ مازاد هم در پیدایش و تشدید بحران اقتصادی بی‌تأثیر نبود. به تعبیری دیگر، در نیمه دوم سلطنت طهماسب، در حالی که مقدار بیشتر و بیشتری را به عنوان مالیات یا باج می‌گرفتند برای حفظ و گسترش باروری و تولیدکنندگی اقتصاد اقداماتی صورت نمی‌گرفت. در پیوند با این نکته، به اشاره‌ای می‌گذرم که با وجود کاهش درآمدهای دولت که به آن اشاره کردیم، پس از مرگ طهماسب در ۱۵۷۶ آشکار گشت که او ۳۸۰۰ میلیون دینار طلا و نقره (بیش از ۸۳۰۰ کیلو طلا و نقره به صورت شمش)، ۲۰۰ خروار ابریشم، ۳۰۰۰۰ دست البسه گران‌قیمت، و سلاح برای ۳۰۰۰۰ سرباز را در خزانه انبار کرده بود.^۲ به این ترتیب، تعجبی ندارد که در سال‌های آخر سلطنت طهماسب قیام‌های گسترده در مناطق مختلف ایران، برای مثال در گیلان و آذربایجان رخ داده است.^۳ بعید نیست که این ارقام بیش از مقدار واقعی خزانه شاهانه برآورد شده باشد، ولی با این وصف تردیدی نیست که مقدار قابل توجهی از مازاد اخذ شده از تولیدکنندگان

۱. همان، صص ۴۸۹-۴۸۸. همچنین نگاه کنید به باستانی پاریزی: سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران،

۱۹۶۹، صص ۴۹-۴۷. ۲. همان، ص ۴۸۸. ۳. همان، صص ۴۹۴-۴۸۸.

مستقیم به صورت دفینه در آمده و از روند تولید و بازتولید خارج شده است. یکی از ناظران نوشت که تنها مشغله فکری طهماسب این بود که با هزار دوز و کلک که شایسته یک فرد معمولی نیست، تا چه رسد به یک شاه، ثروت اندوزی کند.^۱ هرچه که مقدار واقعی ثروت احتکار شده در خزانه سلطنتی باشد، تردیدی نیست که این ثروت احتکار شده نقشی در بهبود قابلیت تولیدی در اقتصاد نداشته است، بلکه به آن لطمه می‌زده است. وقتی مقدار قابل توجهی از طلا و نقره که وسیله مبادله بوده از گردش خارج شده که تأثیرش کند شدن روند مبادله فراورده‌ها، یعنی کندتر شدن تجارت داخلی و خارجی بوده است.

به‌عنوان شاهی برای نشان دادن خرابی اوضاع اقتصادی می‌توان از ناامنی گسترده در جاده‌های ایران نام برد که به‌ویژه بر راه تجارتي بین هرمز و حلب تأثیرات مخربی گذاشت و باعث کاهش تجارت خارجی شد. احتمالاً در همین رابطه بود که فرستاده تجاری انگلیس که در ۱۵۷۱ از طریق روسیه به ایران رفت نتیجه گرفت که «هیچ‌گونه کوششی برای ادامه تجارت را مناسب نمی‌دانیم»^۲ از سوی دیگر، افزایش نرخ مالیات وقتی که قابلیت تولیدی افزایش نیابد موجب مستمندتر شدن تولیدکنندگان می‌گردد و در این راستا بود که تاجر انگلیسی، ادوارد، که در ۱۵۶۸ به ایران آمد، نوشت که مردم به‌طور کلی «فقیرتر از آن هستند که بتوانند پارچه‌های انگلیسی را بخرند»^۳

تداوم ناامنی که نشانه بحران اقتصادی بود، همچنین بر تضعیف حکومت مرکزی که قادر به اداره یک اقتصاد بحران‌زده نبود، دلالت داشت. مهم‌ترین پیامد یک حکومت مرکزی تضعیف شده ناامنی گسترده و تعمیق بحران اقتصادی بود که نتیجه‌اش از جمله بی‌توجهی به پروژه‌های عمومی، برای مثال، حفظ و گسترش شبکه‌های آبیاری بود. در ۱۵۷۱ بحران اقتصادی به اوج خود رسید. شیوع طاعون در آن سال به همراه قحطی گسترده‌ای که سرتاسر مملکت را گرفت، شدت بحران اقتصادی را نوید می‌داد. از تعداد واقعی مرگ و میر خبر نداریم، ولی در منابع قرن

شانزدهم آمده است که در بسیاری از مناطق ایران قحطی‌زدگانی که از طاعون جان سالم به‌در برده بودند، آدمخوار شده بودند.^۱ به‌نظر نمی‌رسد در فاصله سال‌های ۱۵۸۷-۱۵۷۶ در موقعیت اقتصادی بهبودی حاصل شده باشد. به‌عکس ادامه جنگ داخلی و اغتشاشات محلی و مالیات‌های روزافزون باعث شد که قابلیت تولید در اقتصاد کاهش یابد. تولیدکنندگان مستقیم، یعنی دهقانان، بدون تردید قربانیان اصلی بحران اقتصادی بوده‌اند. با این‌که به‌نظر می‌رسد تولیدات کاهش یافته باشد، ولی گفته می‌شود که بعضی از مالیات‌ها در فاصله سال‌های ۱۵۸۷-۱۵۷۰ حدود ۵ برابر افزایش یافت^۲ چنین افزایشی با چگونگی عملکرد استبداد شرقی حاکم بر ایران همخوانی دارد، یعنی آنچه که برای دولت مطرح بود، کل مالیات دریافتی بود.

با روی کار آمدن شاه عباس در ۱۵۸۷ و در نتیجه اقداماتی که به‌وسیله حکومت او به‌عمل آمد، بحران اقتصادی تخفیف یافت. نه فقط شاه‌عباس حاکمیت حکومت مرکزی را بر مناطق مختلف ایران تثبیت کرد بلکه برای تثبیت موقعیت خویش به اقدامات دیگری هم برای احیای اقتصاد دست زد. برای مثال، نظام‌های آبیاری (قنات) تعمیر شد و قنات تازه‌ای حفر شد. مقدار مالیات‌ها را به سطح سال‌های قبل از ۱۵۷۰ تقلیل داد. امنیت داخلی برقرار شد که نشانه بهبود وضع اقتصادی بود و در عین حال روند آن را تسریع کرد^۳ راهزنان که موجب ناامنی جاده‌ها بودند با خشونت تمام قلع و قمع شدند. ساختن راه‌ها، کاروانسراها و تعمیر و گسترش شبکه‌های آبیاری که موجب افزایش تولید می‌شد، به تجارت هم رونق بخشید. سیاحان خارجی یکی پس از دیگری در باره امنیت داخلی و بهبود نسبی وضع اقتصادی نوشتند و به ویژه، امنیت موجود در راه‌های کاروانی ایران را ستودند. از زورگوئی‌های حاکمان محلی که در امپراتوری عثمانی فراوان بود، در نوشته‌های این سیاحان اثری نیست. برای نمونه، کورته که در ۱۶۱۲ در ایران بود در سفرنامه‌اش نوشت که «در ایران آدم می‌تواند بدون واهمه از راهزنان مسافرت کند. در اینجا سخن شنیدن از راهزن به راستی عجیب است»^۴ در ۱۶۱۸ بیکر، نماینده‌ای که از سوی یک شرکت انگلیسی در ایران بود مسافرت خود را از اصفهان به جاسک

۱. استیگارد، ان: انقلاب تجاری آسیا در قرن هفدهم، شیکاگو، ۱۹۷۴، ص ۱۰۳.

۲. فاستر، دبلیو: کوشش انگلستان برای تجارت مشرق‌زمین، لندن، ۱۹۶۶، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۳۸.

۱. پطروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۴۸۹.

۲. همان، ص ۵۱۲.

۳. همان، ص ۵۲۸.

۴. استیگارد: همان، ص ۶۸.

این گونه توصیف کرد: «من مطمئنم که در این نواحی اثری از دزدان و سارقین نیست. در این مورد حکومت‌های مسیحی ما به سختی می‌توانند با ایران برابری کنند و هیچکدام از آن بهتر نیستند. تا آنجا که به بان‌ها [افرادی که بدون هیچ سلاحی مسافرت می‌کنند] مربوط می‌شود، آن‌ها در حالی که پول‌هایشان را با خود دارند در سرتاسر ایران به آزادی مسافرت می‌کنند...»^۱

به نظر می‌رسد که توصیف‌های ارائه شده توسط تاجران اروپایی نسبتاً قابل اعتماد باشد، چون در غیراین صورت منافع ایشان یا شرکت‌هایشان به خطر می‌افتاده است. امنیتی که به اعتقاد این اروپایی‌ها در ایران وجود داشت، فقط می‌تواند نشانه بهبود وضعیت اقتصادی باشد. در تأیید این نظر باید اشاره کنم که سیاحان قرن هفدهم از انجام پروژه‌های گسترده آبیاری در ایران سخن گفته‌اند و شاردن اشاره نمود که استفاده از این قنوات مجانی بوده است که به اعتقاد من فقط می‌تواند به این معنی باشد که این نظام‌های آبیاری متعلق به دولت بوده و به وسیله دولت حفظ و مرمت می‌شده است.^۲ برای تغییر جهت رودخانه کارون به منظور استفاده از آب آن برای آبیاری مناطق مرکزی ایران کوشش‌هایی شد که ناموفق ماند. به‌ساختن راه‌های تازه و تعمیر و مرمت راه‌های موجود توجه زیادی شد. برای نمونه، هربرت که در ۲۹-۱۶۲۷ در ایران بود، مسافرت خود را از قزوین به اصفهان این گونه توصیف کرد: «... تمام شب دیشب از راه سنگفرش شده گذشته‌ایم که عرض آن برای عبور ده اسب کافی بود. این جاده، با زحمت و مرارت زیاد و صرف هزینه‌های سرسام‌آور در قسمتی از صحرای بزرگ بنا شده است...»^۳

در ایالت مازندران به‌تنهایی ۲۷۰ کیلومتر از این نوع جاده وجود داشت.^۴ مانند دیگر سیاحان اوایل قرن هفدهم، هربرت از فراوانی و ارزانی مواد غذایی سخن می‌گوید.^۵ در حالی که در اواخر قرن هفدهم و در طول قرن هیجدهم اغلب سیاحان از کمبود و گرانی صحبت می‌کنند.^۶

۱. همان، ص ۶۸. ۲. پتروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۳۳.

۳. هربرت، تی: مسافرت در ایران... در ۲۹-۱۶۲۷، چاپ جدید، لندن، ۱۹۲۸، ص ۱۴۳.

۴. پتروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۳۳.

۵. هربرت، همان، صص ۴۶ و ۵۹ و ۲۰۱.

۶. پتروشفسکی: تاریخ ایران، صص ۵۹۸ و ۵۴۴.

علاوه بر فراوانی و ارزانی مواد غذایی، محصولات کشاورزی غیرغذائی مثل ابریشم هم برای فروش در بازار به مقدار زیاد تولید می‌شد. در منابع مربوط به آن دوره آمده است که عوارض صادراتی که از صدور ابریشم اخذ می‌شد، بالغ بر ۴۰ میلیون دینار بود.^۱ بعید نیست که این رقم کمی مبالغه‌آمیز باشد، ولی فراموش نکنیم که در آن سال‌ها ابریشم خام ایران «دومین محصول وارداتی اروپا از آسیا بود»^۲ اولتاریوس که در سال‌های ۱۶۳۰ سه سال در ایران زندگی کرد، کل محصول ابریشم خام ایران را ۴/۴ میلیون پوند (وزن) تخمین زده است که حدوداً ۲ میلیون کیلوگرم می‌شود.^۳ برای این که از تولید ابریشم در آن سال‌ها تصویر درستی داشته باشیم، بدنیست اضافه کنم که بیشترین مقدار تولید ابریشم در قرن نوزدهم در ۱۸۶۴ حدوداً نصف این مقدار بوده است.^۴ این نکته که اقتصاد ایران در آن سال‌ها توانسته بود مقدار قابل توجهی از منابع، زمین و نیروی کار را به تولید محصولات کشاورزی غیرغذائی (مثل ابریشم) تخصیص بدهد، بدون این که تولید محصولات غذایی کاهش یابد یا این که اقتصاد با تورم قیمت مواد غذایی مواجه شود، به احتمال زیاد به این معنی بوده است که زمین قابل کشت و نیروی کار به قدر کفایت وجود داشته است. اگر در نظر بگیریم که سیاحان از فراوانی و ارزانی مواد غذایی هم سخن گفته‌اند، بعید نمی‌دانیم که بازدهی تولید در کشاورزی با نرخی بیشتر از مقدار رشد جمعیت افزایش یافته باشد. افزایش بازدهی احتمالاً با گسترش شبکه‌های آبیاری که در سطور قبل اشاره شد، قابل توضیح است و فراوانی نیروی کار هم می‌تواند بر رشد جمعیت دلالت داشته باشد. به‌طور کلی، به نظر می‌رسد در طول آن سال‌ها منابع به اصطلاح سرمایه‌ای مثل شبکه‌های آبیاری، راه‌ها از رشد مطلوبی برخوردار بوده است. این نکته آخر، با اطلاعاتی که در باره رشد و گسترش اقتصاد شهرنشینی داریم.

۱. همان، ص ۵۳۵. ۲. استینگارد، همان ص ۳۶۷.

۳. کرزن، ان: ایران و قفقاز، لندن، ۱۸۹۲ (چاپ جدید: لندن، ۱۹۶۶)، جلد اول، ص ۳۶۷. با استفاده از منابع اولیه یکنان، پتروشفسکی کل تولید ابریشم را در ۳۸-۱۶۳۷ معادل ۳/۹ میلیون پوند تخمین می‌زند. نگاه کنید به: کشاورزی و مناسبات ارضی در ایران عهد مغول. ترجمه کریم کشاورز، تهران، ۱۳۴۵، جلد اول، ص ۴۹۰.

۴. سیف، احمد: «تولید و تجارت ابریشم در ایران در قرن نوزدهم»، مطالعات ایرانی، جلد ۱۶، ۱۹۸۳، شماره ۲، ص ۶۲.

همخوانی دارد. برای مثال، در باره تبریز نوشته‌اند که با جمعیتی که حدوداً ۳۰۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود، مرکز عمده تجارت، تولید نساجی و جنگ افزار بوده است.^۱ حتی اگر تخمین جمعیت را زیادتر از واقع بدانیم و رقم تخمینی را به ۲۰۰ هزار نفر کاهش بدهیم، جمعیت تبریز حتی در پایان قرن نوزدهم به این مقدار نبوده است. جمعیت تبریز را در ۱۸۱۰ حدود سی هزار نفر، در ۱۸۵۰ حدود صد هزار نفر و در ۱۸۶۶-۶۷ حدود صد و بیست هزار نفر و بالاخره در ۱۸۹۹ صد و هشتاد هزار نفر برآورد کرده‌اند.^۲ یا مثلاً در باره اصفهان گفته شده است که در اواخر قرن شانزدهم حدود ۸۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته است، ولی در سال‌های ۱۶۲۰ هجری جمعیت آن را ۲۰۰ هزار نفر و اولتاریوس در سال‌های ۱۶۳۰ رقم باور نکردنی ۵۰۰ هزار نفر را ذکر کرده‌اند.^۳ اگر تخمین هربرت را که به مقدار قابل توجهی کم‌تر از تخمین اولتاریوس است، بپذیریم، جمعیت اصفهان در قرن هفدهم از جمعیت اصفهان در قرن نوزدهم بیشتر بوده است. اطلاعاتی که برای قرن نوزدهم در اختیار داریم، عبارت است از تخمین شصت هزار نفر در ۱۸۱۱، صد هزار نفر در ۱۸۴۹-۵۰، هفتاد تا هشتاد هزار نفر برای ۱۸۸۴، هشتاد و دوهزار نفر برای ۱۸۹۳، و بالاخره صد هزار نفر در ۱۸۹۹ که تازه معادل نصف رقم هربرت است.^۴

وقتی جمعیت شهرها افزایش می‌یابد، همیشه این امکان وجود دارد که ما ممکن است با مهاجرت روستائیان از روستا به شهر مواجه باشیم که وقتی که به صورت بی‌رویه انجام می‌گیرد، نشانه بیماری اقتصادی است. ولی جالب است که در این دوره، شواهدی داریم که جمعیت در روستاها هم افزایش یافته بوده است. برای نمونه، در منطقه‌ای به مساحت ۴۵۰۰ کیلومتر مربع در قسمت مرکزی ایران، در سال‌های

۱. پطروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۴۹۱.

۲. کی. نیر. آ: یادنامه جغرافیایی امپراتوری ایران، لندن، ۱۸۱۳، ص ۱۳۱. لیدی شیل: گوشه‌هایی از زندگی و رفتارها در ایران، لندن، ۱۸۵۶، ص ۵۶. مونزی، آ. ای: سفارت دوقفقاز و داخل ایران، لندن، ۱۸۷۲، ص ۹۴. لورین، ای: اقتصاد معاصر ایران، رم، ۱۹۰۰، ص ۳۸۳.

۳. پطروشفسکی، تاریخ ایران، ص ۵۲۳. هربرت: سفارت... ص ۱۲۶. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۲۳. ۴. کرزن، همان، جلد دوم، ص ۴۳. ابوت، کد. ای: تجارت، صنایع، تولیدات شهرهای مختلف... اسناد وزارت امور خارجه انگلستان، جلد‌های ۱۶۵-۶۰. دبکسون. گزارش کنسولی، «ایران»، اسناد پارلمانی، ۸۵-۱۸۸۴، جلد ۷۶. شیندلر، ای: شرق ایران: اراک، لندن، ۱۸۹۶، ص ۱۲۰. لورینی، همان، ص ۳۸۳.

۱۶۶۰ حدود ۱۵۰۰ دهکده وجود داشته است، به طوری که کل دهکده‌ها در همان منطقه در نیمه اول قرن چهاردهم، حدود ۸۰۰ پارچه بوده است^۱ شاردن مدعی شده است که نه فقط شماره دهات و دهقانان روبه افزایش است بلکه «وضعیت روستائیان در اطراف اصفهان از وضع دهقانان فرانسوی به مراتب بهتر بوده است».^۲ به دلیل توجه به تولید و امنیت راه‌ها و بهبود امکانات حمل و نقل، تجارت افزایش قابل توجهی یافت. علاوه بر اصفهان و تبریز، شهرهای دیگری هم بودند که یا برای تجارت مناسب بودند یا مورد علاقه پادشاه مستبد صفوی بودند. این شهرها هم رشد قابل توجهی داشتند و تجار از ملیت‌های مختلف در این شهرها ساکن بودند. برای مثال، گمبرون (بندرعباس) از «یک دهکده کوچک» به صورت «شهری با تجارت فوق‌العاده» مبدل شده است که تجار «انگلیسی، هلندی، دانمارکی، پرتغالی، ارمنی، گرجی، مسکویی، ترک، هندی، کلیمی و بانیان (Banian)» در آن به تجارت مشغولند.^۳ تجار محلی، که به احتمال عمده به عنوان نماینده شاه تجارت می‌کردند، در کشورهایی دور، مثلاً در سوئد و چین، نماینده داشتند.^۴ شمار هندی‌هایی را که در اصفهان زندگی می‌کردند ۲۰ هزار نفر تخمین زده‌اند، در حالی که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم ناظران از مهاجرت دهقانان ایرانی به هندوستان سخن گفته‌اند که به گمان آن‌ها یکی از علل کاهش جمعیت در ایران بود.^۵ بعید نیست که مهاجرت از ایران به‌طور گسترده در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم اتفاق افتاده باشد، چون برای مثال می‌دانیم که مالیات بر دهقانان، تجار، و پیشه‌وران خرد افزایش یافت و سه نوع جدید مالیات هم اضافه گشت.^۶

در نبود آمارهای موثق که می‌تواند برای بررسی‌های مقایسه‌ای کارساز باشد، ناچاریم که توصیفات سیاحان را در دوره‌های گوناگون با هم مقایسه کنیم. درست در نقطه مقابل آنچه که سیاحان در قرون هیجدهم و نوزدهم در باره شهرهای ایران نوشتند و آن مناطق را عمدتاً خراب، دلمرده و از نظر اقتصادی فقیر توصیف کردند،

۱. پطروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۲۳. ۲. همان، ص ۵۳۰.

۳. هربرت، همان، ص ۴۳. برای فهرست تجار خارجی در آمل، مراجعه کنید به ص ۱۷۸.

۴. پطروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۴۱. ۵. همان، صص ۵۴۴ و ۵۳۶.

۶. همان، ص ۵۷۱.

هربرت راجع به شیراز نوشت «در تمام زندگی‌ام مردمانی را با به این حد خوشحال و راضی و بدون مشکل ندیده‌ام»^۱ اکنون نظر هربرت را با آنچه که در ۵۰-۱۸۴۹ کسول ابوت در باره شیراز نوشت، مقایسه می‌کنیم: «بی‌کاری و بی‌عاری، نیاز به داشتن یک شغل مفید برای بخش اعظم ساکنین [شیراز] عمده‌ترین دلیل ناهنجاری رفتار آن‌ها است که این همه مسئله‌دارشان کرده است...»^۲ در باره شهر قم، هربرت نوشت: «شهر حدود دوهزار خانه دارد، که اغلب بسیار خوب ساخته شده‌اند، خوب ساخته، خوش ترکیب و خوب فرش شده، خیابان‌ها پهن است، بازار زیبا است و پر دور شهر حصاری نیست...»^۳ در باره کاشان که «جمعیت زیادی دارد» همو نوشت که یکی از مراکز عمده صنایع نساجی است: «یک تاجر انگلیسی که در سال ۱۶۰۰ در کاشان بود می‌گفت که مقدار ابریشمی که به کاشان آورده می‌شود از مقدار ماهوتی که به لندن وارد می‌شود، بیشتر است. کاروانسراها در این شهر بسیار خوبند. نه... بهتر است بگویم، بی‌نظیرند...»^۴

براساس آنچه که در صفحات قبل گفتم، می‌توان گفت آن‌طور که از قرائن پیداست اقتصاد ایران در طول سلطنت شاه عباس به‌طور موفقیت‌آمیزی کار می‌کرده است. مازاد تولید که در دست دولت بود، عمدتاً در بخش‌های گوناگون اقتصاد برای تعمیر و گسترش شبکه‌های آبیاری، جاده‌ها، کاروانسراها و غیره سرمایه‌گذاری می‌شد؛ ترکیب جالبی که پیامدش افزایش تولید و تجارت بود. در این چنین وضعیتی جمعیت هم افزایش می‌یافت.

البته این نکته را باید اضافه کنیم که رضایت‌بخش بودن وضع اقتصادی در زمان شاه‌عباس به معنای حل مسائل و مشکلات ساختاری اقتصاد نیست. مسئله این است که ساختار اقتصاد ایران به گونه‌ای بود که کوچک‌ترین تزلزلی در هر بخش از آن می‌توانست تعادل نظام را به هم بزنند. به عقیده ما علت فقدان پویایی خودگردان در اقتصاد را باید در نقش دوگانه استبداد سیاسی حاکم بر ایران جستجو کرد. به این معنی که در اقتصادی که براساس اخذ مازاد از تولیدکننده مستقیم استوار است، دولت یا

۱. هربرت، همان، ص ۷۴.

۲. ابوت: تجارت، صنایع... اسناد امور خارجه بریتانیا، جلد‌های ۱۶۵-۶۰.

۳. هربرت، همان، ص ۲۱۶. ۴. همان، صص ۲۱۹-۲۱۷.

نماد سیاسی این استبداد نقش اقتصادی چشمگیری داشته است. در ساختاری این گونه، استبداد حاکم تولید را تا آنجا که به‌نفعش باشد تشویق می‌کند، در حالی‌که همزمان با این نقش، قابلیت‌های افراد را برای انباشت نابود می‌کند و از پیدایش گروه یا طبقه‌ای که دارای قدرت اقتصادی مستقل از دولت باشد، جلوگیری می‌کند. این مشکل ساختاری اقتصاد ایران در دوره شاه‌عباس نمود برجسته‌تری دارد. نه فقط انحصار تجارت خارجی با شاه بود بلکه «براساس عرف جامعه، او خود را میراث‌خوار هرکسی که اراده کند، می‌داند. به این ترتیب کمتر اتفاق می‌افتد که پس از مرگ شخص ثروتمندی بخشی از ثروتش به شاه نرسد. کسی جرئت ندارد که برخلاف این میل شاه حرف بزند»^۱ این وضعیت به‌وضوح نشان‌دهنده عواملی است که فرایند انباشت سرمایه را توسط افراد مختل می‌کند. به این ترتیب، برخلاف نکته‌ای که شماری از مورخین مطرح می‌نمایند، مسئله این نیست که آیا مالکیت خصوصی در ایران وجود داشت یا خیر، بلکه مسئله این بود که آیا مالکیت خصوصی می‌توانست رشد کند و در هر مرحله باعث رشد بیشتر بشود. جواب این مسئله، با آنچه که از اوضاع ایران در این دوره می‌دانیم، منفی است. البته حقیقت دارد که وقتی قدرت استبدادی مرکزی با تمام قدرت وجود داشت، همان‌گونه که در زمان شاه‌عباس بود، «کشور خیلی امن است و سیاحان به سختی می‌توانند کشوری به امنیت ایران پیدا کنند»^۲ در عین حال، این هم درست است که حکومت مرکزی قدرتمند و مستبد هیچ حدی در اعمال زور بر افراد ندارد. فراموش نکنیم که: «مرگ و زندگی افراد در دست شاهان مستبد بود. می‌توانستند بدون هیچ بازخواست محکوم کنند و نه تنها اموال مردم را مصادره نمایند بلکه بدون کوچک‌ترین احترامی به حق و حقوق، فرمان کشتن‌شان را بدهند. مخصوصاً وقتی شخص ثروتمندی می‌میرد، بازماندگان فقط می‌توانند اموال منقولشان را صاحب شوند...»^۳

قدرت شاهان مستبد ایران به هیچ تعبیری تشریفاتی و توخالی نبود. تاریخ ایران پر از مواردی است که شاهان ایران از این قدرت برضد هر آن‌کس که دوست می‌داشتند، استفاده می‌کردند. برای مثال، همین اختیار نامحدود شاه‌عباس بود که به قتل مرشدقلی‌خان، مردی که در به سلطنت رسیدنش نقش تعیین‌کننده‌ای داشت، منجر

۱. همان، ص ۲۲۶. ۲. همان، ص ۲۲۹. ۳. همان، ص ۲۲۷.

شد. شاه عباس، نه فقط مرشدقلی خان بلکه تمام بستگان و دوستان او را هم کشت. سانسون که هشت سال در ایران زندگی کرد، به نمونه جالبی اشاره می‌کند که شاه از شاهزاده مغولی که به ایران مسافرت کرده بود پرسید که راجع به دربار او و درباریان چه فکر می‌کنند؟ شاهزاده مغولی جواب داد که درباریان آدمیان محترمی به نظر می‌آیند، ولی از این که آدم مسنی بین‌شان نمی‌بیند، متعجب است.^۱ حتی از قرن نوزدهم که استبداد حاکم در ایران نسبتاً ضعیف شده است و توان اعمال قدرت نامحدود را ندارد، با این همه نمونه‌های زیادی قابل ذکرند. اعدام صدراعظم‌های پر قدرت و در جای خویش، مستبدی چون حاج ابراهیم کلانتر، قائم مقام، میرزاتقی خان امیرکبیر، و حتی به اعتقاد بعضی‌ها، میرزا حسن خان سپهسالار نمی‌تواند فقط زائیده تصادف باشد.

به این ترتیب، نقش ناچیز افراد در بهبود ظرفیت تولیدی اقتصاد می‌توان منبعث از دو عامل دانست؛ اولاً موقعیت غالب دولت در امور اقتصادی به این معنی بود که مازاد اخذ شده توسط افراد ناچیز باشد، ثانیاً نبودن قوانین و نهادهائی قدرتمند در دفاع از مالکیت خصوصی به ظهور وضعیتی منجر شد که آن مازاد ناچیز به جای سرمایه‌گذاری به صورت دفینه درآید. چون سرمایه‌گذاری کردن و در پیامد آن، بهره‌مند شدن از سود سرمایه موجب می‌شد که توجه مستبدان جلب شود و در کنار ناامنی و بی‌ثباتی مالکیت، سر از مصادره دریاورد. این را هم، همین جا بگوئیم که دفینه‌سازی از آنجا که به‌طور مخفی و سری انجام می‌گیرد، قابل اندازه‌گیری دقیقی نیست. ولی شواهد زیادی در دست است که مقدار دفینه‌ها نسبتاً قابل توجه بوده است. به‌علاوه، ثروتی که به صورت دفینه درمی‌آید و حفظ می‌شود، نمی‌تواند در بهبود قابلیت تولیدی اقتصاد نقشی بازی کند. در ایران قرن هفدهم، پول و ثروت عمدتاً به شکل ارزش مصرف احتکار شده یا مصرف به تعویق افتاده درآمده بود، به جای این که «معیار ارزش و وسیله مبادله» باشد. به دیگر سخن، «طلا و نقره بنفسه بیان اجتماعی ثروت می‌شد».^۲

در جامعه‌ای که با چنین نظامی اداره می‌شود، اختلال در حاکمیت حکومت مرکزی به بحران اقتصادی منجر می‌شود و این دقیقاً وضعی است که پس از مرگ شاه عباس در ۱۶۲۹ پیش می‌آید. باید براین نکته تأکید کنیم که شاه عباس نمود شخصی شده استبداد حاکم بر ایران بود. بلافاصله پس از مرگ او اهالی گیلان شورش می‌کنند. فراموش نکنیم که گیلان در ۱۵۹۲ و ایالت مازندران در ۱۵۹۶ جزو املاک خالصه اعلام شده بودند.^۳ در طول شورش، شورشیان از جمله به مراکز عمده تولید ابریشم در لاهیجان و رشت حمله کردند. تولید ابریشم در سال‌های ۱۶۲۹ و ۱۶۳۰ لطمات شدیدی خورد و حتی تا فوریه ۱۶۳۰ محصول ابریشم سال ۱۶۲۹ به اصفهان نرسید.^۴ ادامه ناامنی‌های داخلی از یک طرف و جنگ امپراتوری عثمانی با ایران از سوی دیگر به اقتصاد ایران صدمه زیادی زد. از یک سو، ناامنی‌ها موجب شد که تولید و به دنبال آن مازاد تولید کاهش یابد و از سوی دیگر، بخش عظیم تری از این مازاد کاهش یافته به جای این که صرف اداره و تعمیر کارهای عمومی و شبکه‌های آبیاری بشود، به مصرف جنگ برسد. در نیمه دوم قرن هفدهم، شاردن (احتمالاً در طول سفر دومش در سال‌های ۱۶۷۰) گزارش کرد که شبکه‌های آبیاری صدمه دیده و بخصوص شماره قنات جاری کاهش یافته است و احتمالاً در پیوند با این وضعیت، دهقانان، مخصوصاً از ایالات جنوبی ایران، به‌طور گسترده به هندوستان مهاجرت می‌کردند.^۵ در نقطه مقابل آنچه که سیاحان خارجی در نیمه اول قرن هفدهم و مخصوصاً در دوره سلطنت شاه عباس مشاهده نموده و در سفرنامه‌هایشان نقل کرده‌اند، سیاحانی که در اواخر قرن به ایران رفته بوده‌اند، نوشتند که «در بسیاری از مناطق... فقر و نداری دهقانان قابل توصیف نیست».^۶ در همین دوره، برای نمونه، اظهار شده است که در یک فاصله شصت ساله ۴۰۰ قنات در ایالت آذربایجان از بین رفتند و از حیز انتفاع افتادند.^۷ حکومت مرکزی که در ماهیت خویش کماکان استبدادی بود، برای این که جلوی کاهش درآمد مالیاتی خود را بگیرد، نرخ مالیات را

۱. پطروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۱۳.

۲. همان، صص ۵۷-۵۵۴. استیگارد: همان، ص ۳۸۶.

۳. پطروشفسکی: تاریخ ایران، همان، ص ۵۳۶.

۴. همان، ص ۵۷۲.

۵. پطروشفسکی: کشاورزی و مناسبات ارضی...، جلد اول، ص ۲۱۶.

۱. سانسون، پی: وضعیت کنونی ایران، ۱۶۸۳-۹۱، لندن، ۱۶۹۵، صص ۶۵-۶۴.

۲. نگاه کنید به راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، تهران، ۱۳۵۶، جلد سوم، صص ۳۱۱-۳۱۲.

همچنین مارکس، کارل: سرمایه، سکو، ۱۹۷۷، جلد اول، صص ۱۳۱-۱۳۰.

افزایش داد. نظر به این که، برخلاف دوره قبل، اقدامی برای احیای قابلیت و توان تولیدی انجام نمی گرفت، افزایش نرخ مالیات به مستمندتر شدن دهقانان منجر شد و به علاوه دایره بازار را برای محصولات غیرکشاورزی محدودتر کرد. بحران اقتصاد و کاهش فعالیت های اقتصادی به صورت های مختلف بروز کرد. و از جمله به کاهش تجارت خارجی ایران منجر شد. در طول ۶-۷ سال اول سلطنت شاه سلیمان (۹۴-۱۶۶۶)، درآمد گمرکی بندرعباس و بندر لنگه بین ۹/۱ تا ۱۱ میلیون دینار نوسان داشت، در حالی که در دوره سلطنت شاه عباس دوم (۶۶-۱۶۴۲) درآمد گمرکی این دو بندر معادل ۲۴/۵ میلیون دینار بود.^۱ از آنجا که نرخ تعرفه گمرکی در این فاصله تغییر نکرد، کاهش درآمد فقط می تواند نشانه کاهش تجارت خارجی باشد که به نوبه خود نشانه کاهش فعالیت های اقتصادی و بخصوص کاهش مقدار مازاد قابل مبادله بود. البته، این را بگوئیم که بخشی از این کاهش را می توان به عوامل خارجی مربوط دانست. فرایر که در سال های ۸۱-۱۶۷۲ در ایران بود، نوشت که: «پیدا کردن راه های آبی به هند» توسط اروپائیان ممکن است که بر اقتصاد ایران تأثیرات منفی گذاشته باشد. به نظر او افت اصفهان، به عنوان یک مرکز تجاری، مسلماً به این عامل مربوط می شد؛ چون اصفهان «انبار و بازار عمومی محصولات هندوستان و ایران بود»، در حالی که پس از یافتن راه آبی «به صورت دریچه ای محصور درآمد که ثروت در آن ساکن است و به جریان نمی افتد. یا حداقل به سرعتی که در گذشته داشت، جریان نمی یابد».^۲

وضعیت اقتصادی ایران در سال های آخر قرن هفدهم به حالت انفجاری رسید و در تمام طول قرن هیجدهم، به طور کلی خارج از کنترل بود. به نظر می رسد که نتیجه این بحران عمیق اقتصادی کاهش جمعیت بود. شواهدی در دست است که فرضیه کاهش جمعیت را تأیید می کند. برای نمونه، در سال ۱۷۱۰ شاه با صدور فرمانی تغییر مکان دهقانان را ممنوع اعلام نمود.^۳ که به استنباط ما نشانه آن بود که جمعیت کاهش یافته است. معذک، باید گفت که اقتصاد ایران بزرگترین ضربه را در

۱. پتروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۷۴.

۲. فرایر، جی: نه سال مسافرت، ۸۱، ۱۶۷۲، گزارش جدید از هند شرقی و ایران، چاپ جدید، لندن، ۱۹۱۵، جلد سوم، صص ۲۵-۲۴.

۳. پتروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۷۳.

۱۷۲۲ خورد که شورشیان افغان شهر اصفهان را به تصرف درآوردند و به دنبال آن دورهای از اغتشاش و بی نظمی سرتاسر مملکت را گرفت. همان طور که لمبتون متذکر شده است: «دوره تسلط افغان ها فقط با خرابی و انهدامی که مخصوصاً در اصفهان و حومه بار آورد، خصلت بندی می شود».^۱ برای مثال، گزارش شده است که در ایالت اصفهان بیش از هزار دهکده منهدم و خالی از سکنه شده است.^۲ مقیاس خرابی و انهدام به حدی بود که حتی تا نیمه دوم قرن نوزدهم نیز وضعیت به آنچه که قبل از اشغال افغان ها بود، بازنگشت. موزی که در سال های ۱۸۶۰ از ایالت اصفهان بازدید کرد، شماره ده های احیا شده را فقط ۱۰۰ پارچه ذکر کرده است.^۳

در نتیجه اغتشاش و ناامنی به نظام آبیاری، مخصوصاً قنوات، بندها و سدها لطمات زیادی وارد آمد و سد معروف بند سلطان در مرو کاملاً منهدم شد.^۴ علاوه بر اصفهان، شیراز، یزد، تبریز و قزوین هم غارت شد و گفته می شود که این شهرها تا ۲/۳ جمعیت خود را از دست دادند.^۵

سقوط حکومت مرکزی راه را برای ناامنی، اغتشاش و جنگ داخلی باز کرد که چندسالی ادامه یافت. به علاوه، دو همسایه قدرتمند ایران، امپراتوری عثمانی و روسیه، با سوءاستفاده از اغتشاش داخلی، بخش هایی از ایران را به اشغال درآوردند و در ۱۷۲۳ عهدنامه ای بر ایران تحمیل کردند که برآن اساس بخش های شمالی و غربی ایران از ایران منفک شد. روس ها به سرعت باکو، دربند و گیلان را اشغال کردند و برای دیگر مناطق سواحل دریای خزر خطر بالقوه و جدی به حساب می آمدند. از سوی دیگر، عثمانی ها به ایران اعلام جنگ دادند و با ارتشی عظیم به فرماندهی پاشای بغداد، کرمانشاه و لرستان را اشغال کردند. به تعبیر دیگر، در فاصله زمانی کوتاه حاصلخیزترین و پرجمعیت ترین ایالات ایران (گیلان، مازندران، آذربایجان و کرمانشاهان) به اشغال خارجی ها درآمد.^۶ جنگ داخلی و خارجی و

۱. لمبتون، ا. ک. اس: مملکت و زلوع در ایران، اکسفورد، ۱۹۶۹، ص ۱۲۹.

۲. پتروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۹۷.

۳. موزی: همان، ص ۱۸۲.

۴. پتروشفسکی: تاریخ ایران، ص ۵۹۷.

۵. همان، ص ۵۹۸.

۶. همان، صص ۵۹۲-۵۸۷. مانند دیگر مورخان روسی که آثارشان به فارسی یا انگلیسی منتشر شده است، پتروشفسکی در این جا تاریخ را تحریف می کند. نه تزار می توانست تصور کند و نه لنین که نویسنده به اصطلاح مارکسیست روسی، اشغال ایران را به وسیله روسیه تزاری کوششی برای «نجات میحان» و یا کوششی «برای کمک به گیلانی ها در مبارزه شان بر علیه افغان ها» ارزیابی خواهد کرد! نگاه کنید به ص ۵۸۸.

اشغال ایران آنچنان لطمه‌ای به اقتصاد وارد آورد که در سال‌های ۳۶-۱۷۳۵ قحطی ایران را فرا گرفت و بیچارگی و فقر مردم باعث کاهش تجارت شد که این امر خود نابودی نسبی صنایع دستی را به دنبال داشت.^۱

وضعیت جنگ داخلی و اغتشاش چهارده سال ادامه یافت تا سرانجام در ۱۷۳۶ خاندان افشاریه به زعامت نادرقلی، سلسله جدیدی را بنا نهادند. تردیدی نیست که نادرشاه توانست با احیای حاکمیت مرکزی سیر رو به رشد بحران اقتصادی را کند کند، ولی از سوی دیگر، این نکته هم درست است که با وجود همه لطماتی که به توان تولیدی اقتصاد وارد آمد، تمام دوران سلطنت نادرشاه (۱۷۴۷-۱۷۳۶) به جنگ و کشورگشایی گذشت و با این که زمینه‌ای عینی وجود نداشت، اما او احیای امپراتوری ایران را در سر می‌پروراند و به همین دلیل سیاست نابخردانه نادرشاه باعث گشت که تولیدکنندگان مستقیم که برآستی زندگی سختی داشتند، مستمندتر و بیچاره‌تر بشوند. درآمدهای دولت به جای این که صرف احیای امکانات تولیدی، نظام آبیاری منهدم شده، جاده‌ها، کاروانسراها و... بشود، در جنگ‌های جنایتکارانه نادرشاه در هندوستان به هدر رفت و به این ترتیب ایران از موقعیتی مناسب برای احیای بنیة اقتصادی خویش محروم ماند. ارزش آنچه که از هندوستان توسط نادر غارت شد بین ۱۲۰-۸۷/۵ میلیون لیره استرلینگ تخمین زده می‌شود که عمدتاً در کلات نادری به صورت دینه درآمد و احتکار شد و تأثیری بر رشد اقتصادی ایران نداشت.^۲ تنها دستاورد نادر از پیروزی در هندوستان این بود که به بلندپروازی‌های نظامی او بال و پر بیشتری داد و تأمین مالی این لشگرکشی‌های نااثواب به افزایش هرچه بیشتر مالیات‌ها منجر شد.^۳ به نمونه کوچکی از ستمگری‌های نادرشاه در یکی از ایالات ایران توجه کنید: «برای لشکرکشی مجدد به قندهار، مردم کرمان را آنچنان لخت کرده و همه چیزشان را مصادره نمود، که از ۱۷۳۶ به مدت ۷-۸ سال آن ایالت با قحطی روبه‌رو شده بود...»^۴

۱. همان، ص ۵۹۸.

۲. هانوی. جی: گزارشی تاریخی از تجارت بریتانیا در بحر خزر، لندن، ۱۷۵۴، جلد اول، ص ۱۷۰. امین، آ. آ.: منابع انگلستان در خلیج فارس، ۱۹۶۷، ص ۱۶. لیدن،

۳. آرونو. ام. آ. اشرفیان، کی. زد: دولت نادرشاه افشار، ترجمه حمید مؤمنی، تهران، ۱۳۵۶، صص ۲۶۷-۲۶۹.

۴. لمبتون، همان، ص ۱۳۲.

البته باید گفت که نادر فقط به دسترنج کار تولیدکنندگان توجه نداشت. گذشته از این که شمار بسیاری از جوانان را در ارتش خود به کارهای غیرمولد واداشت و در این لشکرکشی‌های بی‌سرانجام به کشتن داد، حتی «در فوریه ۱۷۳۸ به علت کمبود حیوانات بارکش، زنان و مردان کرمان را مجبور کرد که به جای حیوانات بارکش، لوازم و تجهیزات و دیگر مایحتاج مورد نیاز او و لشگریانش را به قندهار حمل کنند...»^۱

سیاح فرانسوی، اوتر، که در ۱۷۴۴ در ایران بود، داستان‌های وحشتناکی از ستمگری حکومت نادر بر ضد دهقانان ذکر کرده است. از دهقانانی گفت که تمام حیوانات و همه اموال منقول آن‌ها را متوفیان مالیاتی نادرشاه ضبط و مصادره کرده بودند.^۲ همچنین، گفته شده است که در تدارک برای این لشگرکشی‌ها، نادر سربازان را به دهات می‌فرستاد که با انهدام آن‌ها زارعان را اسیر و برای این لشگرکشی‌ها آدم جمع کنند.^۳ ستمگری نادرشاه، فقط بر ضد دهقانان نبود. تجار هم نتوانسته بودند جان سالم بدر ببرند. همانند شاهان صفوی، نادرشاه هم تجارت خارجی کشور را در انحصار داشت و در نتیجه، موقعیت‌ناچیزی در اختیار تجار قرار داشت. التون، گزارش کرده است که «... اسامال [۱۷۹۳] همه آنچه که به رشت وارد شده باید همان‌جا به فروش برود و کسی هم غیر از تجار شاه، حق خرید ندارد... به علاوه، همه ابریشم خام را هم شاه برای خودش به انحصار درآورده است...»^۴

تجارت داخلی هم، از قرار، در کنترل شاه بود و در هر شهر یک یا بیشتر «تاجردرباری» داشت و به تعبیری «نادرشاه، تنها تاجر ایران است» چون هیچکس غیر از کوپی‌چین‌شاه [تاجر درباری] حق خرید کالاهای وارداتی را ندارد.^۵

در کنار موقعیت‌های محدود و ناچیزی که در اختیار تجار قرار داشت، از آن‌ها مالیات‌های گزاف اخذ می‌شد. پیرسون که نماینده کمپانی هند شرقی در اصفهان بود، در ۱۷۴۷ به کمپانی‌اش گزارش کرد که «تجار ارمنی اصفهان به شدت تحت ستم و آزارند و این وضعیت «تجارشان را به کم‌ترین حد ممکن تنزل داده است، چون تجار

۱. همان، ص ۱۳۲. ۲. هانوی، همان، ج ۱، ص ۱۴۱.

۳. آرونو - اشرفیان، همان، ص ۸۸.

۴. اسپلمن (ویراستار): مسافرت از روسیه به ایران در ۱۷۳۹، لندن، ۱۷۴۲، صص ۷-۸. (این مأخذ در واقع سفرنامه التون به ایران است که توسط اسپلمن جمع‌آوری شده است).

۵. همان، صص ۲۶-۲۷.

از واهمه این که شاه گمان کند آن‌ها ثروتمندند، چیزی خرید نمی‌کنند.^۱ پیرسون تنها ناظری نبود که توجه را به سیاست‌های غلط نادرشاه بر ضد تجار جلب کرد. نمایندگان کمپانی در کرمان و بندرعباس هم گزارش‌های مشابه‌ای داده‌اند.^۲ در پیوند با نتیجه این سیاست مخرب، یک تاجر اسم و رسم‌دار به درستی مطرح نمود که «اگر شاه با همین نرخ از ما مالیات بگیرد، سال دیگر باید از چوب سکه درست کنیم، چون طلا و نقره بجز در خزانه شاه در جای دیگر یافت نخواهد شد.»^۳ اتفاقاً شواهدی داریم که نشان می‌دهند کاهش پول، به عنوان وسیله مبادله، به راستی جدی بوده است. یکی از دلایل، کاهش تدریجی پول در جریان این بود که نادر برای تأمین مالی این لشگرکشی‌ها نه فقط مالیات‌های روزافزونی طلب می‌کرد بلکه مالیات‌ها را به نقد می‌خواست. برای مثال، مالیاتی که به نقد بر شهر رشت و دهات اطراف در ۱۷۴۷ بسته شد، دوبرابر کل مالیات ایالت گیلان در ۱۷۴۳ بود.^۴ حکومت مستبد و خودکامه نادر با سیاست سرکوب و آزار و اذیت، هرگونه انگیزه‌ای برای سرمایه‌گذاری را کشت در حالی که سیاست مالیاتی غارتگرانه او موجب شد که اکثریت قریب به اتفاق مردم چیزی برای مصرف (به استثنای حداقل معیشت) و یا سرمایه‌گذاری نداشته باشند. در نتیجه، هم مصرف و هم تولید در اقتصاد ایران، از این سیاست‌ها، لطمه فراوان خورد. دولت به آن حدی درگیر لشگرکشی‌ها بود که برای رسیدگی به مسائلی حیاتی چون نظام‌های آبیاری، راه و... برآستی فرصت نداشت، و در کنار انهدام بیشتر این امکانات عمومی که لازمه تولید در اقتصاد ایران بود، تولید کشاورزی بیشتر و بیشتر کاهش می‌یافت. مسئله، فقط کاهش مصرف نبود بلکه مازاد کمتری هم وجود داشت که یا مبادله شود یا در شهرها به مصرف برسد. پیامد چنین مجموعه غمباری کاهش تجارت داخلی و خارجی بود. یکی از تاجران قزوین وضعیت را برای هانوی، در سال‌های ۱۷۴۰، به صورت زیر توصیف کرده است: «قزوین در گذشته ۱۲۰۰۰ خانه مسکونی داشت، اکنون فقط ۱۱۰۰ خانه مسکونی دارد. از همین می‌شود خرابی این شهر بیچاره را مشاهده کرد. اصفهان در وضعیت بهتری نیست. آن شهر هم در گذشته صدهزار خانه

مسکونی داشت... و اگرچه باورنکردنی به نظر می‌آید، ولی اکنون فقط پنج هزار خانه مسکونی دارد. من در گذشته که برای تجارت به اصفهان می‌رفتم سی هزار کراون جنس را در کمتر از سه ماه می‌فروختم و با چهار زار کراون سود به قزوین برمی‌گشتم. امروزه، سه هزار کراون جنس را ده ماهه هم نمی‌توان فروخت.»^۱ به نظر می‌رسد به علت تغییرات و تحولاتی این چنین بود که سیاحانی که در قرن هیجدهم از ایران دیدن کرده‌اند برخلاف سیاحان قرن هفدهم تصاویر دلگیرکننده‌ای داده‌اند. هانوی، تاجر انگلیسی که در طول سلطنت نادرشاه چندسالی در ایران بود، در سفرنامه پرارزشش نوشت که: «مردم همه‌جا به صدای بلند از شاه شکوه می‌کنند که او ما را به خاک سیاه نشانده است.»^۲ هر خانوار دهقانی مجبور بود که یکی از اعضای خود را برای خدمت در ارتش بفرستد و اگر خانواری از این کار سر باز می‌زد، به دستور نادرشاه آن ده را ویران می‌کردند.^۳ به علاوه اگر سربازی در جنگ کشته می‌شد یا بر اثر بیماری واگیر می‌مرد، نادر بر اهالی محل سکونت او جریمه سنگینی می‌بست.^۴

وقتی سرکوب و ستمگری از حد بگذرد نتیجه‌اش یا مهاجرت است و یا شورش و هر دوی این پیامدها بر جمعیت و اقتصاد تأثیرات منفی خواهد داشت. در باره مهاجرت از ایران گزارش شده است که مالیات غارتگرانه نادر باعث شد که «هزارهانفر از ایران مهاجرت کرده و به هندوستان رفته‌اند و با این که ما از ترک‌ها بیشتر از مسیحی‌ها نفرت داریم، ولی شماره ایرانیانی که به ترکیه رفته و در آنجا سکونت گزیده‌اند، برآستی باورنکردنی است.»^۵

مهاجرت از یک سو و کاهش تجارت داخلی از سوی دیگر، بر زندگی اقتصادی شهرها هم در ایران تأثیرات منفی گذاشت برای نمونه، هربرت که در زمان سلطنت شاه‌عباس به ایران رفت جمعیت قزوین را بیست هزار خانوار یا دویست هزار نفر تخمین زد، در حالی که تاجر معتبری در قزوین به هانوی گفت که شماره خانوارها از

۱. هانوی، همان، جلد اول، ص ۱۵۶.

لازم به یادآوری است که کراون (Crown) سکه‌ای معادل پنج شلینگ بود. به سخن دیگر، کراون معادل یک چهارم لیره استرلینگ بود. ۲. همان، ص ۱۴۱.

۳. آرونوا - اشرفیان، همان، صص ۸۹-۹۰.

۴. همان، ص ۱۰۹.

۵. هانوی، همان، جلد اول، صص ۲۹۶ و ۱۵۶.

۱. یادداشت‌های گمبرون، به نقل از امین، همان، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۱۹.

۳. هانوی، همان، ج یک، صص ۵۸-۱۵۷.

۴. آرونوا - اشرفیان، همان، ص ۱۰۹.

۱۲۰۰ به ۱۱۰۰ در سال‌های ۱۷۴۰ کاهش یافته است و همو اضافه کرده است که سه‌چهارم شهر کاملاً ویرانه است و به‌علاوه کاهش جمعیت به حدی است که «بسیاری از مغازه‌ها را پیرزن‌ها می‌گردانند. چیزی که قبلاً سابقه نداشت»^۱ در عکس‌العمل به کاهش جمعیت، هانوی پرسید که چرا کشوری به این بزرگی، جمعیت ناچیزی دارد؟ به او جواب دادند: «این درست است، کشور ما ویرانه‌ای بیش نیست ولی غیر از این چه انتظار داشتید؟ لشگرکشی چهارساله شاه با مالیات‌های روزافزون از مردم تأمین مالی شده است و به این ترتیب، مردم قادر به حفظ خود و سیر کردن شکم خود نیستند...»^۲

ما بدرستی نمی‌دانیم که آیا فرار مردم از شهرها به سوی دهات بوده است یا این که سیاست‌های نادر باعث افزایش چادرنشینی و زندگی قبیله‌ای شده است. ولی شواهدی که در دست داریم، مبنی است بر این که در سال‌های ۴۶-۱۷۴۳ در چندین ایالت ایران قبایل کوچنده بر ضد نادر شورش کرده بودند،^۳ و احتمال بیشتر شدن زندگی قبیله‌ای و چادرنشینی بیشتر است؛ وضعیتی که با کاهش امکانات آبیاری هم جور درمی‌آید. اگر این نتیجه‌گیری ما درست باشد، می‌توان گفت که جمعیت ایران دستخوش یک توزیع جدید نشده بلکه به‌طور مطلق کاهش یافته است، چون اقتصاد چادرنشینی قادر به حفظ جمعیت متمرکز و روزافزون نیست.

در باره وضعیت اقتصادی به‌طور کلی و وضعیت دهقانان به‌طور اخص، هانوی می‌نویسد: «وقتی از تعداد معدود دهکده‌هایی که مانده‌اند، می‌گذشتیم، ساکنین ما را با سربازان یا دزدان، که توفیر زیادی هم نمی‌کنند، عوضی می‌گرفتند و به کوه‌ها گریختند و ما را به حال خود گذاشتند که از خودمان پذیرائی کنیم...»^۴

دیگر منابع قرن هیجدهم، تصاویر مشابهی به‌دست می‌دهند. التون که در ۱۷۳۹ در ایران سیروسیاحت کرده است، گزارش کرد «مردمی که اخیراً از اصفهان بازگشته‌اند، می‌گویند که اصفهان تقریباً خالی از سکنه شده است»^۵ او تو که در ۱۷۳۷ از بغداد به

اصفهان مسافرت کرد، در باره وضعیت مردم و دهقانان نظریات مشابهی ابراز کرد و وقتی که در ۱۷۳۹ به بغداد بازگشت، در مشاهداتش نوشت که اوضاع مردم به مراتب وخیم‌تر شده است.^۱ سیاح روسی و. براتیشوف در ۱۷۴۳ نوشت که فقر و گرسنگی بیداد می‌کند و ساکنین بسیاری از شهرها و دهات از سر استیصال مهاجرت کرده‌اند و افزود در فاصله بین همدان و تبریز حتی یک دهکده مسکونی مشاهده نکرده است.^۲ در نبود آمارهای موثق باید با تعبیر و تفسیر آنچه که در اختیار داریم این فرضیه‌ها را محک زیم. در این زمینه، به‌عنوان نشانه‌های کاهش جمعیت و تولیدات کشاورزی، مقوله درآمد دیوانی را در زمان نادرشاه بررسی می‌کنیم. با وجود ستمگری نادرشاه در جمع‌آوری مالیات‌ها و با وجود افزودن نرخ مالیات و وضع مالیات‌های جدید، درآمد مالیاتی ایران در زمان نادرشاه حدوداً یک‌سوم درآمد مالیاتی در زمان شاهان صفوی بوده است.^۳ نظر به این که مالیات درصد معینی از تولید بوده و به‌علاوه از آنجا که نرخ مالیات هم کاهش نیافته، بلکه بیشتر شده بوده است، کاهش درآمد مالیاتی فقط می‌تواند به معنی کاهش کل تولیدات در اقتصاد باشد. چنین سرانجامی نمی‌تواند تعجب‌برانگیز باشد چون سیاست سرکوبگرانه او به‌طور کلی و سیاست مالیاتی غارتگرانه او بی‌تردید موجب کاهش توان تولیدی اقتصاد شده بود. در تأیید این نکته اضافه کنیم که قبل و در طول لشگرکشی نادر به هندوستان، شماره سربازان ارتش او را دویست هزار نفر تخمین زده‌اند که سالیانه هزینه‌ای معادل ۲۰ میلیون کراون داشته است (البته اگر هزینه‌های اضطراری را محاسبه نکنیم).^۴ از سوی دیگر، درآمد مالیاتی نادر را قبل از فتح هندوستان کمتر از ۵/۱۰ میلیون کراون برآورد کرده‌اند که معادل ۵۵ درصد مخارج او بود.^۵ ولی می‌دانیم که نادر این تعداد سربازان را در طول چهار سال لشگرکشی با خود داشت و با این حساب، کل کسری بودجه او که با سیاست‌های غارتگرانه مالیاتی تأمین مالی می‌شد، چیزی معادل ۳۸ میلیون کراون می‌شود و این تازه در حالی است که هیچ هزینه اضطراری نبود که می‌دانیم بود. اگر براساس آنچه که ناظران همعصر او (غیر از

۱. همان، ص ۱۵۸ و ۱۵۶. هربرت، همان، ص ۲۰۲.

۲. هانوی، همان، جلد اول، ص ۱۶۴.

۳. پطروفسکی: تاریخ ایران، صص ۶۱۱-۶۱۰.

۴. هانوی، همان، ج اول، ص ۱۶۰.

۵. اسپلمن، همان، ص ۳۸.

۱. لبتون، همان، ص ۱۳۲. ۲. آرونوا - اشرفیان، همان، ص ۲۷۵.

۳. راوندی، همان، ج ۳، ص ۱۶۶.

۴. هانوی، همان، ج اول، صص ۲۹۷ و ۱۷۱. ۵. همان، ص ۲۹۷.

میزان ابریشم صادراتی توسط تجار انگلیسی

سال	مقدار به کراون	سال	مقدار به کراون
۱۷۴۳	۱۲۰۰۰۰	۱۷۴۷	۳۰۰۰۰
۱۷۴۴	۵۰۰۰۰	۱۷۴۸	۱۲۰۰۰
۱۷۴۵	۶۲۵۰۰	۱۷۴۹	۳۳۰۰۰
۱۷۴۶	۵۰۵۰۰		

نادر در سال ۱۷۴۷ به قتل رسید و یکبار دیگر جنگ داخلی و اغتشاش برای چند سالی ایران را فراگرفت. فقط در طول سلطنت کریمخان زند (۷۹ - ۱۷۵۰) بود که ایران برای مدت کوتاهی امنیت و آسایش داشت. در منابع آمده است که او نرخ مالیات را کاهش داد، به تشویق صنعتگران دست زد، نظام آبیاری در کشور، مخصوصاً در جنوب و بویژه در ایالت فارس، به مقدار زیادی احیاء شد. برای بهبود وضع تجارت به تجار بخصوص تجار ارمنی امتیازهایی اعطا کرد.^۱ کریمخان در ۱۷۷۹ درگذشت و خدمات او نیمه‌کاره ماند. هرج و مرج و جنگ داخلی خونینی میان مدعیان حاکمیت بر ایران درگرفت تا سرانجام آغامحمدخان قاجار سلسله قاجاریه را در دهه آخر قرن هیجدهم تأسیس کرد. کشتاری که مؤسس قاجاریه در ایالات مختلف ایران به راه انداخت، براستی قابل توصیف نیست. گرچه بودند ایالاتی که بیشتر صدمه دیدند، ولی هیچ ایالتی از کشتار و خرابی مؤسس سلسله قاجاریه جان سالم بدر نبرد. آنچه در زیر می‌آید از سندی است که به‌طرفداری از آغامحمدخان نوشته شده است، ولی به اندازه کافی گویای این است که چه مصیبتی بر سر ایران آورده بودند: «در ۱۷۸۴ که اعلیحضرت [آغامحمدخان قاجار] که به طرف عراق عجم [بخش مرکزی ایران] عزیمت کردند، ابتدا شهر قم را تسخیر کرد و سپس کاشان را و از آنجا، اصفهان را... به سربازانش دستور داد که به قبایل کوهنشین بختیاری، فراغانی و گوزازی حمله کنند و دیدبانی‌های سنگربندی شده‌شان را ویران کرد و شماره کمی از آن‌ها از تیغ ظفر نموش جان سالم بدر بردند... در ۱۷۸۶ به گیلان

تاریخ‌نگاران رسمی ایران) در باره سیاست‌های او گفته‌اند قضاوت کنیم، باید گفت که از سه ستون حکومت استبداد آسیائی نادرشاه، یا به تعبیر انگلیس، ستون «غارت در داخل کشور» (مالیه) با تمام قوا مشغول چپاول دهقانان و تجار بود تا او بتواند «ستون جنگ»، یعنی غارت در داخل و خارج از کشور را حفظ کند. ستون سوم، ستون کارهای عمومی و عام‌المنفعه، یعنی «تدارک برای بازتولید» در معادلات او جایی نداشت. و همین غفلت، از عمده‌ترین ستون یک حکومت آسیائی، سرانجام به سقوط او منجر شد.^۲ به تعبیر دیگر، حتی اگر تولید کل ثابت می‌ماند (که نمی‌ماند و کاهش می‌یافت) وقتی دولت در صد روزافزونی را به صورت مالیات می‌گیرد و آن را در راه لشگرکشی‌های مجنونه صرف می‌کند، نتیجه‌اش فقط می‌تواند تعمیق بحران اقتصادی باشد. شواهدی در دست نداریم که صنعتگران هم در وضعیت مشابهی نبوده باشند. هانوی نوشت که «گیلان اگرچه در مقایسه با دیگر ایالات خرابی کمتری دارد، ولی دهکده‌هایش عمدتاً ویران شده‌اند.»^۳ التون براین عقیده بود که در نتیجه این وضعیت ناخوشایند، تجارت خارجی ایران لطمات جدی خورده است و «از شرکت‌های هلندی، فرانسوی و انگلیسی که در اصفهان شعبه داشته‌اند، تنها هلندی‌ها باقی مانده‌اند.»^۴ هانوی هم گزارش کرد که تجار خارجی که خیال داشتند برای تجارت به ایران بروند، از مسافرت به ایران منصرف شده به خیره و بخارا رفته‌اند، چون وضعیت ایران ناامن و نامناسب است. در همین رابطه، او افزود که صادرات ابریشم گیلان توسط تجار ارمنی و روسی، یکدهم مقدار معمولی آن است.^۵ تجار انگلیسی در ۱۷۴۹ به‌طور کلی ایران را ترک گفتند و از خیر تجارت با ایران گذشتند. جدول صفحه بعد نشان‌دهنده مقدار ابریشم صادراتی توسط تجار انگلیسی است که به اندازه کافی گویا است.

۱. در باره این ستون‌ها به شاخه‌های استبداد آسیائی نگاه کنید به نامه انگلس به مارکس. ۶ ژوئن ۱۸۵۳. مارکس - انگلس: منتخب مکاتبات، مسکو، ۱۹۷۵، ص ۷۶.
 ۲. هانوی، همان، ج اول، ص ۱۵۰.
 ۳. اسپیلن، همان، ص ۳۸.
 ۴. هانوی، همان، ج اول، صص ۳۵۵ و ۱۳. تولید ابریشم گیلان به شدت کاهش یافت و به مقدار یک‌ششم مقدار معمولی خود رسید. همان، ج اول، صص ۲۹۲-۲۸۹.

۱. پطرونفسکی: تاریخ ایران، ص ۶۱۵.